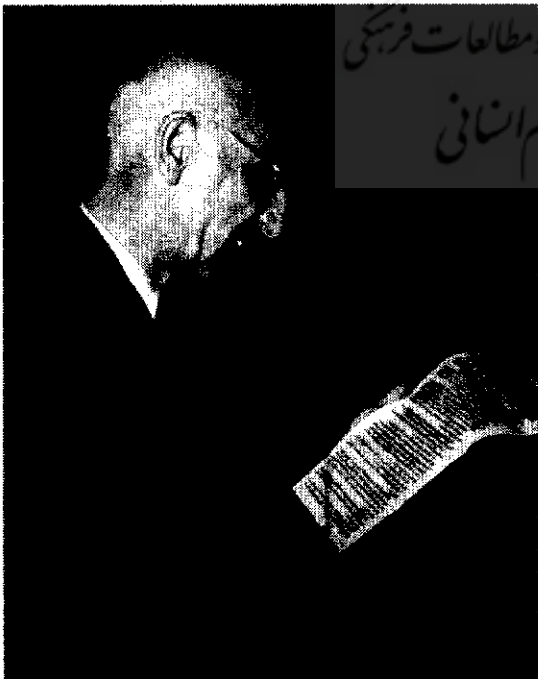


تصمیم ملی شدن صنعت نفت، نتیجه‌ی اراده‌ی سیاسی یک ملت مستقل و آزاد است.

دکتر محمد مصدق، دادگاه لاهه

مسأله قائل است، طبیعی است، زیرا که بلاشک این مهم‌ترین دعوی‌ست که به دیوان دائمی یا این دیوان ارجاع شده است. طبعاً در چنین اوضاع و احوالی، من از کوچک‌ترین تجاوز به توضیحاتی که به‌وسیله‌ی آقای دکتر مصدق و آقای پروفیسور رولن به استحضار دیوان خواهد رسید، خودداری می‌کنم. البته هر دوی ایشان به توصیه‌های آقای رییس که اخطار کردند هم خود را مصروف توضیح ملاحظات مقدماتی خود نماییم، توجه خواهند کرد. مع‌الوصف ما لازم دانستیم که برای تفهیم حقیقی بعضی ایرادات خود، دیوان را مختصراً از اوضاع و احوال واقعی که قبل و بعد از قانون ملی شدن نفت ایران به‌وجود آمده است و از دلایل اخلاقی و سیاسی وضعی که اینک دولت ایران در دادگاه به خود گرفته است، آگاه سازیم. ملاحظات و بیانات نخست‌وزیر خصوصاً متوجه همین نکته خواهد بود. آقای رییس! اینک از شما تمنا می‌کنم آقای دکتر مصدق را پشت تریبون دعوت فرمایید.

کفالت ریاست دیوان: از آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر، تمنا می‌کنم بیانات خود را شروع فرمایند.



دکتر مصدق در دادگاه بین‌المللی لاهه، ۱۳۳۱

□ به مناسبت پنجاه و سومین سالگرد نطق دکتر محمد مصدق در دادگاه بین‌المللی لاهه، در نوزدهم خرداد / نهم ژوئن ۱۹۵۲، اکنون متن کامل آن نطق تاریخی و صورت‌جلسه‌ی دادگاه به‌صورت کامل برای اطلاع علاقه‌مندان در نشریه‌ی وزین حافظ به چاپ می‌رسد. دکتر مصدق در این نطق تاریخی، پرده از جنایات شرکت نفت انگلیس با ایران برمی‌دارد و از زبان‌های معنوی و سیاسی و مالی که طی بیش از شصت سال بر ملت ایران وارد شده، با صلابت سخن می‌گوید. نطق ۷۰ دقیقه‌ی مصدق در تاریخ مبارزان سیاسی آن بزرگمرد یکتا، کم‌نظیر است. فریاد مصدق در دادگاه بین‌المللی لاهه، پرده از مظالم انگلستان و جنایات رژیم ساخته و پرداخته‌ی «کلنل آیرن‌ساید» برمی‌دارد و ماهیت رژیم‌می که آن شرکت غاصب را نیم قرن حمایت کرد، آشکار می‌کند. این متن تاکنون بدین‌صورت هرگز به‌چاپ نرسیده است.

آغاز جلسه

پروفیسور هانری رولن (وکیل ایران): آقای الهیار صالح (وزیر سابق): آقای دکتر علی شایگان (وزیر سابق و نماینده‌ی مجلس): آقای دکتر مظفر بقائی (نماینده‌ی مجلس): آقای مهندس کاظم حسینی (نماینده‌ی مجلس): آقای دکتر محمدحسین علی‌آبادی (استاد دانشکده‌ی حقوق ایران) و آقای مارسل سلوژنی (عضو هیات وکلای بروکسل) با ایشان همکاری می‌کنند. حضور نمایندگان و مشاورین هر دو دولت را در دادگاه اعلام می‌کنم.

به‌موجب ماده‌ی ۵۱ آیین‌نامه‌ی دیوان، چون دولت شاهنشاهی ایران اعتراضات مقدماتی را تقدیم داشته است و این مسأله تنها موضوعی است که در مرحله‌ی فعلی در دیوان مطرح است، دیوان تصمیم گرفته است که ابتدا به استماع بیانات نماینده‌ی ایران بپردازد. لازم است توجه طرفین را به این موضوع جلب کرده، تقاضا کنم کلیه‌ی استدلال‌ات شفاهی خود را تا حد امکان به مسأله‌ی صلاحیت متوجه سازند. هم‌چنین لازم است از طرفین تقاضا کنم که بیانات خود را در فواصل متناسب، مثلاً هر ده دقیقه یک‌بار، قطع کنند تا ترجمه‌ی نطق ایشان به سایر زبان‌های رسمی دیوان میسر گردد.

نوبت بیانات نماینده‌ی دولت شاهنشاهی ایران است.
آقای حسین نواب: آقای رییس و قضات محترم دیوان! این‌جانب خود را در وضعی می‌بینم که تصور می‌کنم در طول تاریخ دیوان بی‌سابقه باشد، زیرا که قرعه به‌نام من افتاده است که رییس دولتی را که مرا به نمایندگی خود تعیین نموده است، معرفی کنم. این وضع غیرعادی، بر اثر اهمیت استثنایی که دولت ایران برای این

آقای رییس، آقایان قضات، بشریت مدتیست به فکر افتاده که به جای توسل به زور و فشار، اختلافات خود را از طریق حق و عدالت و به وسیله دادگاه‌های دادگستری بین‌المللی حل و تصفیه نماید. منشأ این فکر عالی و مقدس، تجربیات تلخ و خونینیست که در گذشته به انسان آموخت که هرگز زور و فشار از عکس‌العمل‌های تند و وحشت‌انگیز مصون نخواهد ماند. رشد عقلی و فکری بشریت، حکم می‌کند که اختلافات خود را منحصرأ به وسایل مسالمت‌آمیز تصفیه نماید. یقین داشته باشید آرزوی نیل به این آمل در اعماق قلوب ملت ایران که از روز اول به جامعه‌ی ملل و بعد از آن سازمان ملل متحد ملحق گردید، ریشه گرفته است.

قضات محترم این دیوان بین‌المللی، تصدیق می‌فرمایند وقتی ملتی می‌تواند سرنوشت خود را کاملاً تسلیم حکم دستگاه‌های بین‌المللی کند که نه تنها به بی‌طرفی و استقلال تام کسانی که عهده‌دار این مقام عالی هستند، ایمان کامل داشته باشد، بلکه به وقوف آن‌ها از جریان امور و همچنین به تجربه و به اصابت رأی آن‌ها نیز معتقد باشد. بنابراین اگر به این حقیقت اعتراف کنیم که هنوز چنین اعتماد وسیع و اعتقاد محکمی در هیچ نقطه‌ی دنیا وجود ندارد، نباید آن را به منزله‌ی اهانتی نسبت به مؤسسات سازمان ملل متحد تلقی نمود، چه در تمام منشورها و مقالات و پروتکل‌ها و هر قرارداد دیگری که راجع به مؤسسات بین‌المللی بسته شده، دول سعی کرده‌اند حدود اختیارات این مقامات جدید را تعیین و آن‌چه را که در نظرشان از مختصات اصلی حق حاکمیت آن‌ها و اساس استقلال‌شان است، از حدود صلاحیت واسطه‌ی حکومت آن مقامات خارج سازند.

در جایی که دول بزرگی چون کشورهای متحده‌ی آمریکا و فرانسه، احتیاط را به پایه‌ی برسانند که تعیین حدود صلاحیت ملی را موکول به تشخیص خود کرده باشند، بر ملت کوچکی مانند ایران چه بحثی خواهد بود اگر صلاحیت دیوان را در حدود منشور ملل متفق و اعلامیه‌ی خود محدود نموده، اجازه ندهد به هیچ عنوان به آن حدود تخطی شود.

نباید از آقایان این حقیقت را پنهان کنیم که در نزد ما ایرانیان، تشویش‌جویی از هرگونه علمی که در حکم مداخله در صلاحیت ملی باشد، شدیدتر از سایر ملل است و علت هم این است که ما ملل شرقی، سالیان دراز مزه‌ی تلخ مؤسسات اختصاصی و استثنایی را که صرفاً به منظور تأمین بیگانگان به وجود آمده بوده، چشیده و به چشم خود دیده‌ایم که کشور ما میدان رقابت سیاست‌های استعماری بوده و ضمناً پی برده‌ایم که متأسفانه علی‌رغم آن همه امید و آرزو، جامعه‌ی ملل و سازمان ملل متحد نتوانسته‌اند به این وضع اسفناک که شرکت سابق نفت ایران و انگلیس در پنجاه سال اخیر مظهر برجسته‌ی آن بود، خاتمه دهند.

ملت ایران که از این وضع به ستوه آمده بود، در یک جنبش مردانه، با ملی‌ساختن صنایع نفت و قبول اصل پرداخت غرامات، یک‌باره به سلطه‌ی بیگانگان خاتمه داد. در آن موقع، دولت انگلیس به یک سلسله عملیات تهدید و ارعاب متوسل شد. چتربازان خود را به مجاورت سرحدات ایران و ناوهای جنگی را به نزدیکی آب‌های ساحلی ما فرستاد. سپس دست به کار محاصره‌ی اقتصادی شد و خواست این منظور را با فشار اقتصادی و توقیف ارزهایی که در

انگلستان داشتیم، عملی سازد. در داخله‌ی ایران، به کمک عمال و ایادی خود، دسایسلی علیه دولت و نهضت ملی برپا نمود و در امور اقتصادی و مالی و صنعتی ما کارشکنی را تشویق کرد. در خارج تبلیغاتی به راه انداخت تا در کشورهای دیگر و محافل بین‌المللی، موجبات بدنامی ما را فراهم سازد. در پایان، چون از این فعالیت‌های شوم نتیجه‌ی به‌دست نیاورد، قیافه‌ی مظلومانه به خود گرفت و به دستگاه‌های ملل متحد از قبیل دیوان بین‌المللی دادگستری و شورای امنیت شکایت نمود. شاید عدول دولت انگلستان از رویه‌ی سابق و توسل به مؤسسات بین‌المللی به صورت ظاهر پیشرفتی به نظر آید، ولی با سوابق ناگواری که از سیاست انگلیس در ایران وجود داشت، تأثیر این تغییر رویه در اذهان ملت ایران چنین شد که منظور انگلستان از عمل مزبور آن است که با حیل‌های توسل به وسایل قضایی و مسالمت‌آمیز دوباره همان رقیب سیاسی و اقتصادی را که به آن خاتمه داده بودیم، بر ما تحمیل کند و حال آن که ملت ایران به احیای وضع سابق دیگر هرگز تن نمی‌دهد.

با کمال اعتمادی که به حقانیت خود داریم و مخصوصاً برای این که اعتماد ما خلل ناپذیر است، نمی‌توانیم قضیه‌ی را که برای ملت ما حیاتیست، در معرض خطر رأی نامساعدی، ولو این که آن خطر غیرمحتمل هم باشد، قرار دهیم.

با توجه به آن چه گفته شد، از آقایان تمنا دارم که بر این طرز فکر ما خرده نگینند و اگر ممکن باشد آن را تصدیق کنند و در هر حال لااقل طرز فکر ما را درک کنند.

به همین منظور بود که با وجود نقاهت و ضعف مزاج که نتیجه‌ی کبرسن و مصائبیست که در راه مبارزه برای آزادی متحمل شده‌ام و با وجودی این که بار سنگین مسؤلیت مرا ناتوان ساخته است، از راه دور به این دیار آمدم تا از طرفی با حضور خود حس احترام کامل ملت و دولت ایران را به دستگاه‌های بین‌المللی ثابت کنم و از طرف دیگر به آقایان مدلل سازم که گذشته از ایرادات حقوقی که نسبت به صلاحیت دیوان داریم، اخلاقاً و سیاستاً در وضعی واقع شده‌ایم که دیگر نمی‌توانیم موضوع ملی‌شدن نفت را مورد بحث قرار دهیم.

تاریخچه‌ی روابط ایران و انگلیس طولانی‌تر از آن است که بخواهم در این جا به تفصیل آن را بیان کنم. همین قدر باید بگویم که در قرن نوزدهم، ایران میدان رقابت دو سیاست امپریالیستی روس و انگلیس بود. چندی بعد دو حریف با هم کنار آمدند و در ۱۹۰۷ کشور ما را به دو منطقه‌ی نفوذ تقسیم نمودند. سپس هنگامی که امپراتوری تزاری واژگون گردید و اتحاد جماهیر شوروی گرفتار انقلاب داخلی شد، بریتانیای کبیر که از میدان جنگ فاتح بیرون آمده و در خاورمیانه بلامنازع و بی‌رقیب بود، از فرصت استفاده نمود و خواست با عقد قرارداد ۱۹۱۹ که عنان امور کشوری و لشکری را به دست افسران و کارشناسان انگلیسی می‌سپرد، ایران را منحصرأ در تحت اختیار و تسلط سیاسی و اقتصادی خود قرار دهد. بالاخره چون آن قرارداد هم با مقاومت شدید آزادی‌خواهان و وطن‌پرستان مواجه گردید، دیپلماسی انگلیس برای این که نیات خود را به صورت دیگری عملی سازد، رژیم دیکتاتوری را که بیست سال از آن حمایت نمود، بر سر کار آورد. منظور اقتصادی سیاست انگلیس از تمهید این وسایل این بود که بالانحصار نفت کشور ما را تصاحب نماید. به این ترتیب، آن چه که می‌بایست موجب ثروت ملی ما بشود،

اصل ملی کردن از حقوق مسلم‌های هر ملتی است که تاکنون بسیاری از دول شرق و غرب از آن استفاده نموده‌اند. اصرار و ادعای انگلستان به این که ما را اسیر قرارداد خصوصی کند، آن هم قراردادی که در بی‌اعتباری آن شک و تردید نیست، جای بسی تعجب است چه علاوه بر این که ایران حاضر به پرداخت غرامات شده، دولت انگلیس هم ملی شدن صنایع نفت را در یک سند رسمی که به «فرمول هریمن» معروف شده و متن آن به استحضار دیوان رسیده است، شناخته و مطابق این سند دولت انگلستان به نام خود و به وکالت از طرف شرکت اصل ملی شدن را که مطابق قانون تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری باید در دست دولت ایران باشد، شناخته شد. این شناسایی را سر گلادوین جب، نماینده‌ی انگلیس هم در جلسه‌ی ۱۵ اکتبر ۱۹۵۱ شورای امنیت به مضمون ذیل صریحاً تأیید نمود:



بروفسور هنری رولن، وکیل ایران در دادگاه بین‌المللی لاهه

«تا آن جا که من از اظهارات آقای دکتر مصدق فهمیدم، مثل این بود که می‌خواهند بگویند که دولت انگلستان اصل ملی شدن را قبول ننموده و حال آن که همه می‌دانند که ما آن را قبول کرده‌ایم.» بنابراین در حال حاضر دیگر برای شرکت سابق و دولت انگلستان ممکن نیست که از شناسایی اصل ملی شدن صنایع نفت به طریقی که در فرمول هریمن پیش‌بینی شده، طفره زند و عدول نماید. در چنین موردی، فقط موضوع پرداخت غرامت است که می‌تواند محل اختلاف واقع شود و چنان که خواهیم دید، در این باب هم از طرف ما هیچ اشکال و ابهامی باقی نمانده است.

منشأ بلیات گوناگون و مصایب طاقت‌فرسای ما گردید. این سلطه به‌وسیله‌ی کمپانی صاحب‌امتیاز عملی می‌گردید، یعنی علاوه بر این نفت ما را به‌سوی انگلستان می‌کشاند، به ضرر ایران فواید کثیر مالی عاید انگلستان می‌ساخت.

میزان این استفاده‌ها را نمی‌توان به‌طور تحقیق معلوم ساخت، چه ایران هیچ‌وقت نتوانست به اقلامی که در ترازنامه‌ی شرکت منظور شده بود، بررسی کند و نه از میزان و قیمت نفتی که به ثمن بخرس و یا حتا به رایگان به بحریمی انگلیس فروخته می‌شد، اطلاع حاصل نماید و هم‌چنین منافعی را که از راه انحصار حمل و نقل دریایی و معاف‌ساختن کالاهای وارده به ایران از پرداخت حقوق گمرکی به اقتصاد انگلیس رسیده بود، نمی‌توانست تشخیص دهد. چنان‌چه ارقام ترازنامه‌ی شرکت را حجت بدانیم، باز ملاحظه می‌کنیم که مثلاً در طی سال ۱۹۴۸، از ۶۱ میلیون لیره عواید خالص شرکت، دولت ایران از جمیع جهات فقط ۹ میلیون لیره دریافت کرده، در صورتی که تنها از بابت مالیات بر درآمد ۲۸ میلیون لیره عاید خزانه‌ی انگلستان شده است.

علاوه بر خسارات مزبور، کارگران و مستخدمین ایرانی همیشه در مقابل کارمندان خارجی خفیف و در وضع نامساعدی بودند. ده‌ها هزار کارگر ایرانی را در مسکنی که بیش‌تر به آغل حیوانات شبیه بود، جا می‌دادند و ایرانیان را همواره از ترس آن که مبادا روزی برای اداره‌ی آن دستگاه آماده شود، از کلیه‌ی کارهای فنی برکنار نگاه می‌داشتند. از طرف دیگر، شرکت به بهانه‌ی حفظ امنیت، پلیس مخفی واقعی به‌وجود آورده بود که با کمک «اینتلجنس سرویس» نه‌تنها در خوزستان که حوزه‌ی استخراج نفت است، بلکه در کلیه‌ی نقاط کشور و در ین تمام طبقات زسوخ کند. ضمناً عملیات خود را در تمام شئون اجتماعی توسعه می‌داد. مطبوعات و افکار عمومی را تحت تأثیر قرار داده و عمال انگلیسی را اعم از بازرگانان و نمایندگان سیاسی به دخالت در امور داخلی ایران تشویق می‌نمود. به این ترتیب، بدون این که از جانب مجلسی که نمایندگان آن بر اثر اعمال نفوذ سیاسی بریتانیا و دسایس خود شرکت انتخاب شده و دولتی که افراد آن را نیز خودشان تعیین کرده بودند، مقاومتی ببیند، شرکت نفت ایران و انگلیس که در حقیقت دولتی در داخل دولت تشکیل داده بوده مقدرات مملکت را در دست داشت و مدت سی سال کشور ما را در مقابل وطن‌پرستان که محکوم به سکوت بودند، گرفتار رقیب و فساد نموده و هیچ اعتنایی به آمال ملت ایران که شیفته‌ی آزادی است، نداشت.

در ۱۹۵۱، با ملی‌ساختن صنایع نفت، یک‌بار به این وضع اسفبار خاتمه داده شد. توضیح آن که چند سال قبل از آن، مجلس شورای ملی با تصویب قانون خاصی، دولت را مکلف ساخته بود ه از طریق مذاکره‌ی استیفای حقوق ملت را از شرکت بکند. در ۱۹۴۹، برای جلوگیری از خطر قریب‌الوقوع کمپانی حاضر شد که سهم دولت ایران را از بابت حق‌الامتیاز افزایش دهد و روی همین زمینه پیشنهادی به مجلس داده شد، ولی مجلس از تصویب آن خودداری کرد. این پیشنهاد هم دیر داده شده بود و هم کافی نبود و موضوع مالی آن هم اثر مهمی نداشت که رضایت ملت ایران را فراهم کند و لذا جز ملی‌ساختن صنعت نفت چاره‌ی دیگری نمانده بود. امروز می‌خواهند آن عمل را به قضاوت و بررسی شما واگذار کنند. به چه حق؟

قانون ملی شدن دولت را به طور صریح موظف ساخته که به
دعای حقه‌ی شرکت سابق برسد. در این زمینه لازم می‌دانم توضیح
دهم که به موجب همان قانون تا ۲۵ درصد از عواید در صورتی که
شرکت آن را تقاضا کند، باید در یک بانک مرضی‌الطرفین بودیعه
گزارده شود. برطبق قانون راه توافق راجع به تعیین گرامت برای
شرکت مسدود نیست و بر فرض عدم توافق در محاکم ایران به روی
شرکت سابق باز خواهد بود.

بنابراین استتکاف از احقاق حق که به ما نسبت می‌دهند، مورد
ندارد.

با این مقدمات، آیا کدام شخص منصفیست که پیشنهادهای ما
را به حرف واهی تعبیر کند؟

در ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۱، دولت ایران راجع به تعیین گرامات،
پیشنهادی به دولت انگلیس داد که متن آن را ذیلاً نقل می‌کنم:

«۱- دولت ایران حاضر است به یکی از طرق سه‌گانه‌ی ذیل،
دعای و مطالبات حقه‌ی شرکت سابق نفت را با رعایت دعای و
مطالبات دولت ایران، تسویق نماید:

الف - از روی قیمت سهام شرکت سابق نفت (به قیمت قبل از
قانون ملی شدن صنعت نفت)؛

ب - برطبق قوانین و قواعدی که در مورد ملی کردن صنایع در
هر یک از کشورها به موقع اجرا گذاشته شده و شرکت سابق نفت آن
را به نفع خود بداند؛

ج - به هر طریق دیگری که مورد توافق طرفین واقع شود.
ضمناً برای این که وسیله‌ی پرداخت گرامات هم تأمین شده
باشد، در همان پیشنهاد قید شده که:

۲- دولت ایران حاضر است مقدار نفتی را که دولت و ملت
انگلیس سابقاً خریداری می‌کرده‌اند، در آینده نیز به قیمت عادلانه‌ی
بین‌المللی در هر سال تحویل بندر ایران (قوب) به دولت مذکور
برطبق قرارداد طولی‌المدت به فروش برساند.

دولت انگلیس می‌تواند با برداشت نصف بهای نفت خریداری
خود، گرامات موضوع بند یک این نامه را استهلا نماید.»

اگر این پیشنهادها مورد قبول دولت انگلیس واقع نگردید، از این
جهت بود که مساعی دولت مزبور متوجه امر دیگری غیر از گرامات
بود و به بهانه‌ی این که تا بهره‌برداری به طرز مفیدی اداره نشود
دولت ایران نخواهد توانست گرامات را بردارد، سعی داشت دولت
ایران را مجدداً در مقابل یک شرکت جدید انگلیسی که بهره‌برداری
نفت را خواه از جهت صنعتی و خواه از جنبه‌ی تجارتي عهده‌دار شود،
متعهد سازد. برای من جای تردید نیست که مقصود از مراجعه به
شورای امنیت و دیوان بین‌المللی، آن است که باز از ما تعهدات
مشابهی تحصیل کنند و حال آن که یادگارهای تلخ و اجحافات امتیاز
۱۹۳۳، هنوز از خاطرها محو نشده و اگر بنا بود اداره‌ی صنایع
ملی شده را دوباره تسلیم بیگانگان کنیم، اساساً چه حاجتی به
ملی کردن صنعت نفت داشتیم؟

رویه‌ی دولت و ملت ایران در این قضیه موله به شرحی بود که
توضیح دادم و انصافاً باید تصدیق کرد که رویه‌ی ما معتدل و
منصفانه بوده. برای من درک این نکته دشوار است که چرا موضوع
ادعای اشخاص راجع به خسارات ناشی از ملی شدن صنایع در مورد
کشور ایران این همه محل گفت‌وگو قرار گرفته و حال آن که در
بسیاری از کشورهای دیگر از جمله انگلستان که صنایع خود را ملی
ساخته‌اند، چنین اشکالی پیش نیامده است. ما این طور منصفانه عمل

کرده‌ایم، مع‌ذلک با کمال تأسف ملاحظه می‌کنیم که تراست‌های
بین‌المللی ما را مورد حمله و بایکوت خود قرار داده و از این راه
خسارات عظیمی به کشور ما وارد می‌آورند.

آقایان قضات، من یقین دارم اگر رسیدگی به اصل موضوع به
شما محول شده بود، حقانیت ما را تصدیق می‌فرمودید و
پیشنهادهایی که به شرکت ایران و انگلیس داده‌ایم، عادلانه تلقی
می‌نمودید، ولی به طوری که در ابتدای بیانات خود توضیح دادم، این
امر به قدری در نظر ما حیاتی و مقدس است که به هیچ صورت
نمی‌توانیم آن را در معرض خطر رسیدگی بیگانه قرار دهیم، ولو
آن که آن خطر هم صرف تصور باشد.

تصمیم ملی شدن صنعت نفت، نتیجه‌ی اراده‌ی سیاسی یک ملت
مستقل و آزاد است. تمنا دارم به این نکته توجه فرمایید که
درخواست ما از شما این است که به اتکای مقررات منشور ملل
متحد، از دخالت در موضوع خودداری فرمایید.

آقای رییس، موقعی که از تهران حرکت کردم، امیدوار بودم
مظالمی که به ایران وارد شده، به طور کامل به عرض آقایان برسانم
و می‌خواستم مدارک بیشماری که در این زمینه دارم و فقط بعضی از
آن‌ها را سابقاً به استحضار شورای امنیت رسانده بودم، به شما ارائه
دهم تا به مداخلات شدید شرکت نفت ایران و انگلیس در امور
داخلی ما بهتر پی ببرید، ولی چون مرا محدود ساختید که از حدود
مطالب مربوط به عدم صلاحیت خارج نشوم، ناچارم که از خواسته‌ی
شما تبعیت کنم و از ارائه‌ی اسنادی که در دست دارم، خودداری
نمایم. عرایض خود را به همین جا خاتمه می‌دهم و اگر نتوانستم
حقانیت و مظلومیت ایران را کاملاً به معرض افکار عمومی مردم دنیا
بگذارم، امیدوارم که لااقل حقانیت ما به دیوان ثابت شده باشد.

کفیل ریاست، طبق اطلاع من، آقای پروفیسور رولن به بیان
دعای ایران ادامه خواهند داد.

آقای رولن آماده‌اید که بیانات خود را شروع کنید؟

پروفیسور رولن: تصور می‌کنم بهتر باشد امروز بعدازظهر شروع
کنم. اما اگر دیوان موافقت کند، از آقای سلوژنی تقاضا می‌کنم
استنتاجاتی را که تهیه کرده‌ایم و در حقیقت خط مشی مرا در نطق
امروز بعدازظهر نشان می‌دهد، قرائت کند.

کفیل ریاست: آیا می‌خواهید استنتاجات را اکنون قرائت کنید؟

پروفیسور رولن: بلی آقای رییس. اگر موافقت فرمایید.

کفیل ریاست: بفرمایید.

استنتاجات نهایی

از طرف نماینده‌ی دولت ایران درباره‌ی ملاحظات مقدماتی، از
دیوان مستدعی‌ست با حفظ کلیه حقوق و با در نظر گرفتن کلیه
قیود، حکمی در صحت موارد ذیل و قانونی بودن آن‌ها صادر نمایید:

۱- دولت پادشاهی انگلستان، موضوع ادعای خود را به نحوی
که در عرض حال اقامه‌ی دعوی بیان شده، تغییر داده است و در آن
عرض حال تقاضا شده بود که دولت ایران باید در مورد کلیه
اقدامات راجع به شرکت نفت ایران و انگلیس که مغایر مقررات
حقوق بین‌المللی یا قرارداد امتیاز مورخ ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ باشد، ترضیه
کند و گرامت کامل بپردازد و طریق حصول ترضیه و پرداخت گرامت
تعیین گردد. و دولت پادشاهی انگلستان در تذکاره‌ی خود به‌عنوان
تقاضای اصلی خود تقاضا کرده بود که مؤسسه به شرکت
صاحب‌امتیاز اعاده گردد و میزان خسارت شرکت مزبور بر اثر زیان و

۵- ادعای مبنی بر مبلغ غرامت در حق شرکت نفت ایران و انگلیس غیر وارد است، زیرا که شرکت مزبور هنوز به کلیه مراجع داخلی که قانون ایران مقرر داشته است، مراجعه ننموده است.

۶- نظر به این که ایران و انگلستان در اعلامیه‌های خود مسابلی را که طبق حقوق بین‌المللی تابع قضاوت انحصاری دولت‌هاست، محفوظ داشته‌اند و این حفظ حقوق با در نظر داشتن این که ماده ۲ بند ۷ منشور ملل متحد جانشین ماده‌ی ۱۵ بند ۸ اساس‌نامه جامعه ملل است، باید چنین در نظر گرفته شود که شامل مسابلی‌ست که اساساً تابع قضاوت داخلی دولت‌ها می‌باشد.

نظر به این که اعلامیه‌های صریحی از این قبیل بلاشک مقررات عمومی ماده‌ی ۲ بند ۷ منشور سازمان ملل متحد را تقویت می‌کند و بنابراین دلیل دیگری برای اعلام عدم صلاحیت دیوان است.



دکتر کریم سنجابی، قاضی ایرانی در دادگاه بین‌المللی لاهه

نظر به مراتب فوق، دیوان اعلام کند که فاقد صلاحیت است و در هر صورت چنین رأی دهد که دعای غیروارد است و در صورت دیگر اعلامیه‌ی ایران را مبنی بر این که در حد لزوم دولت مزبور از حقی که در اعلامیه‌ی خود محفوظ داشته است، برای تعاقب محاکمه نظر به این که اختلاف مطروحه در دیوان به شورای امنیت تسلیم شده و در شورای مزبور تحت رسیدگی است استفاده می‌نماید در پرونده ثبت نماید.

گزارش دیوان ۴/۵۲، دوشنبه نهم ژوئن ۱۹۵۲ / ۱۹ خرداد ۱۳۳۱، جلسه‌ی بعدازظهر

کفالت ریاست: جلسه رسمی ست. آقای پروفیسور رولن بفرمایید. پروفیسور رولن: با اجازه‌ی دیوان. امروز صبح، عامل دولت ایران توجه دیوان را به وضع استثنایی دعوی که دولت انگلیس به دیوان

عدم منفعت خواه به‌وسیله‌ی دیوان حکمیت که در ماده‌ی ۲۲ امتیاز مقرر است و خواه به هر طریقی که دیوان تعیین نماید، تعیین شود. در صورت ثانی، اگر دیوان حکم به اعاده‌ی مؤسسه ندهد، دولت انگلیس تقاضا کرده بود که غرامت لازم جهت خلع ید مرتب نیز باید به‌وسیله‌ی تشریفات حکمیت که در ماده‌ی ۲۲ قرارداد امتیاز مقرر شده است، یا به هر طریقی که دیوان تعیین نماید، معین گردد و به‌عنوان صورت ثالث دولت انگلیس تقاضا کرده بود که در هر صورت مقررات موضوعه در قرارداد امتیاز مذکور در مورد غرامت باید از لحاظ حقوق بین‌الملل غیرمناسب اعلام شود و مبلغ چنان غرامتی باید به‌وسیله‌ی دیوان یا حکمیت تعیین شود و دو ادعای اول غیروارد است، زیرا که دولت پادشاهی انگلستان به موجب اعلامیه‌ی مورخ ۳ ماه اوت ۱۹۵۱ خود، تقاضای خود را دائر بر رسیدگی دعاوی خود مسترد داشت و ادعای سوم غیروارد است، زیرا که چنین تقاضایی در عرض حال اقامه‌ی دعوی موجود نیست و در هر حال دیوان صلاحیت رسیدگی به آن را ندارد، زیرا که این ادعا پس از اعلام ایران در دهم ژوئیه ۱۹۵۱ دائر بر ابطال اعلامیه‌ی الحاق به ماده‌ی اختیاری طبق ماده‌ی ۳۶ اساس‌نامه‌ی دیوان به‌عمل آمده و مرتبط به فیصله‌دادن اختلاف نیست.

۲- دیوان اعلام کند که طبق ماده‌ی ۲ بند ۷ منشور ملل متحد، چون موضوعات مورد رسیدگی به موجب قانون ملی‌شدن مورخ ۲۰ مارس و اول مه ۱۹۵۱ (۲۹ اسفند ۱۳۲۹ و ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۰) اساساً تابع قضاوت یک دولت است و از این لحاظ نمی‌تواند موجب مداخله‌ی هیچ‌یک از ارگان‌های سازمان ملل متحد گردد (به‌موجب وضع و سمت خود) به‌طور Ex Officio فاقد صلاحیت می‌باشد.

۳- دیوان فقط در آن حد حائز صلاحیت است که اعلامیه‌های طرفین به آن اعطا نموده است و در دعوی فعلی اعلامیه ایران صلاحیت دیوان را محدود ساخته است به اختلافاتی که پس از تصویب اعلامیه‌ی مزبور در مورد اوضاع و وقایعی که مستقیماً یا من غیرمستقیم مربوط به اجرای عهدنامه‌ها یا قراردادهای قبول شده به‌وسیله‌ی ایران ناشی شده و پس از تصویب اعلامیه‌ی مزبور صورت گرفته باشد.

دعای دولت انگلستان یا بر عهدنامه‌های منعقد بین ایران و سایر دول متکی‌ست که دولت انگلستان فقط به‌وسیله‌ی استناد به مفهوم دول کامله‌الوداد می‌تواند از آن استفاده کند و این مفهوم فقط در عهدنامه‌های منعقد بین ایران و انگلستان در ۱۸۵۷ و ۱۹۳۰ یعنی قبل از تصویب اعلامیه‌ی مذکور موجود است.

یا متکی بر قرارداد ضمنی ادعایی بین دولتین درباره‌ی تجدید امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس در ۱۹۳۳ می‌باشد و قرارداد ضمنی مذکور رسماً مورد اعتراض است و به هر حال واجد خصایص عهدنامه یا قرارداد نیست، زیرا که بین دو دولت منعقد شده و مکتوب نبوده و طبق ماده‌ی ۱۸ اساس‌نامه جامعه ملل که در آن موقع مجری بوده است، ثبت نشده است. و بنابراین به دلایل فوق دیوان فاقد صلاحیت است.

۴- اضافه بر آن یک رسیدگی در مرحله‌ی بدوی برای اثبات این که دعای انگلستان ارتباطی به عهدنامه‌ها یا عهدنامه‌های ادعایی که مورد استناد قرار گرفته ندارد کافی‌ست، زیرا که این اسناد به‌طور واضح واجد حدودی که دولت متقاضی بدان‌ها نسبت می‌دهد، نمی‌باشد. و بنا به دلیل فوق نیز دیوان باید اعلام کند که فاقد صلاحیت است.

احاله نموده است، جلب نمود. این جانب اطمینان دارد آن چه در این خصوص مشارالیه اظهار نمود، مورد اختلاف نخواهد بود. نه فقط از حیث منافع مادی خیلی زیادی که در آن متضمن است، یک دعوی استثنائیست یا به طوری که ملاحظه نموده‌اند این دعوی متضمن بسیاری از این قبیل منافع بوده است و این امر خودبه خود کافیست علت اهمیت را که دولت انگلیس برای این دعوی قائل است، بیان نماید و همان طوری که آقای دکتر مصدق امروز صبح با عبارات فصیح خود بیان نمود، منافع دولت ایران در این دعوی دارای جنبه‌ی دیگریست، زیرا متضمن مسأله‌ی بی‌ست که غلط یا صحیح دولت ایران یک اهمیت اساسی و مهمی که مسلماً یک اهمیت داله یعنی اهمیتی که نشانه‌ی استقلال و حق حاکمیت ایران است و اهمیت آن بر سایر مسایل مقدم است، برای آن قائل می‌باشد، حتا این جانب ممکن است اظهار نمایم که این مسأله موجب تهییج احساسات ملی شده و بلاشک این اولین دفعه‌ی بی‌ست که دادگاه با چنین مسأله‌ی مواجه شده است و اقبال برای یکی از طرفین دارای چنین اهمیت حیاتیست. ممکن است که بعضی از شما از این مسأله که صلاحیت دادگاه مشترکاً مورد قبول طرفین واقع نشده است، احساس نومیدی نمایید. آقای نخست‌وزیر دلایلی را که مانع شده است دولت متبوع ایشان صلاحیت دادگاه را بپذیرد، بیان نمود. من مطمئنم که دلایل مشارالیه در شما تأثیر نموده و این جانب اطمینان دارد که شما صرفاً با اطمینان دادن آن‌هایی که گاهی از تعدی و تجاوز بیمناک هستند و نشان دادن به آن‌ها که شما با چه دقت زیادی دائماً خود را به حدودی که اساس نامه‌ی دادگاه و اعلامیه‌ی طرفین وضع نموده است، مقید می‌نمایید، به عدالت بین‌الملل مساعدت خواهید نمود.

من قصد ندارم که در خصوص سوابق این دعوی یا تأثیرات این اختلاف صحبت نمایم، زیرا به قدر کفایت راجع به جنبه‌ی مهم آن توضیح داده شده است. قضاوت شما باید بی‌خدشه باشد و حتا به مسایل مهمی که متضمن آن است که نباید اشاره شود. با آن که این جانب تصور نمی‌نماید هیچ‌گونه بررسی قضاییت صحیحی علی‌الاطلاق بدون توجه به عوامل بشری مسأله کاملاً به عمل آید، رأی شما استلزماً باید با ملاحظات قضایی القا گردد. استنتاجات ما در مقابل شماست و حاکی از استدلالات کلیست که من قصد دارم راجع به آن بحث نمایم. در خصوص هر یک از دلایلی که ما به آن استناد می‌نماییم، من دقت کرده‌ام که در حاشیه عطفی را که به جمله‌ی ملاحظات مقدماتی شده است، نشان دهیم که اقبالاً اگر کلیه‌ی احتیاجات ما را نشان نمی‌دهد، قسمتی از آن را نشان دهد. به هر حال، در استنتاجات یا در نطق من، کلیه‌ی مسایلی که در ملاحظات مقدماتی ذکر شده است، موجود نیست. خاصه من قصد دارم که در دادگاه از بحث حکم دادگاه در خصوص قرار موقت تأمینیه که در تاریخ پنجم ژوئیه ۱۹۵۱ صادر شد، خودداری نمایم. شما دلایل مرا به سهولت استنباط می‌فرمایید. به علاوه من تصور می‌نمایم که بلاشک احساساتی را که این قرار در تهران برانگیخت، تا حدی مربوط به سوءتفاهم ماهیت قرار بود که به هیچ‌وجه در حدود رأی دادگاه نیست. این قرار به هیچ‌وجه دارای قوه‌ی الزام‌آوری که طبق ماده‌ی ۹۴ منشور به احکام تفویض شده است، نمی‌باشد. هم‌چنین با آن که این نقل قول از طرف شما مبنی بر این که «این امر نمی‌تواند مورد قبول واقع شود که ادعای انگلیس کاملاً خارج از حدود صلاحیت بین‌الملل است»، به نظر بعضی از حقوقدانان داخل و خارج دادگاه، برای اعمال اختیاراتی که اساس نامه به شما در صدور

رأی موقت حمایت تفویض نموده است، ممکن است مجوز غیرمکفی به نظر آید. مع‌الوصف، در نتیجه رسیدگی دولت ایران ارزش قیدی را که در دستور دادگاه تصریح شده بود، شناخته است، مبنی بر این که «صدور رأی موقت به هیچ‌وجه به مسأله‌ی صلاحیت دادگاه در رسیدگی به ماهیت دعوی لطمه‌ی نزده و در حق مدعی علیه در تسلیم استدلالاتی بر علیه چنین صلاحیتی تأثیری ندارد، بنابراین توجه من متوجه این استدلالات خواهد بود.

آقای رییس، چون در درجه‌ی اول ما در مسأله‌ی صلاحیت ذی‌علاقه هستیم، من پیشنهاد می‌نمایم که یادآوری دادگاه یا ذکر نظریات این جانب به دادگاه از اصولی که مبنای صلاحیت دادگاه است، مفید واقع شود و این جانب احساس می‌نمایم که این امر ممکن است مفید واقع شود، زیرا این جانب تا حدی با این اصولی که نویسندگان دانشمند تذکاریه دولت پادشاهی انگلیس به شما تسلیم نموده‌اند، مخالف هستم.

من فکر می‌کنم در خصوص این مسأله همه‌ی ما موافقیم که صلاحیت شما منحصرأ منوط به رضایت طرفین بوده و از آن رضایت نمی‌تواند تجاوز نماید. ماده‌ی ۳۶ اساس نامه، سه طریقه برای کسب این رضایت مقرر می‌دارد. یا طبق بند ۱ که طرفین برای احوالی دعوی خاصی به دادگاه موافقت دارند و این مورد قرارداد خاصیست یا اختلاف مربوط به اجرای قراردادهای خاصیست که در خصوص آن طرفین موافقت نموده‌اند که دادگاه صلاحیت دارد. بند ۱ ماده‌ی ۳۶ حتا به مطالبی که مخصوصاً در منشور مقرر گردیده است، اشاره می‌نماید و مقرر می‌دارد که صلاحیت دادگاه مشتمل بر چنین مسایلی می‌باشد، با آن که اتفاق آرا مبنی بر این است که برخلاف آن چه در افکار تهیه‌کنندگان منشور در «دمبارتان اوک Dembarton Oaks» وجود داشت، منشور متضمن مقررات صریحی که به دادگاه صلاحیت تفویض نماید، به جز در مواردی که طرفین موافقت دارند، نمی‌باشد، یا یک مورد سوم وجود دارد که در بند ۲ ماده‌ی ۳۶ تصریح شده است، مبنی بر این که طرفین یک اعلامیه‌ی کلی صادر می‌نمایند که بر طبق اصول متقابل قضاوت اجباری دادگاه را برای بعضی از اختلافات قبول نمایند. اساس نامه این موارد را ضبط می‌نماید، ولی این موارد فقط به عنوان پیشنهاد ضبط شده است، زیرا عرف نشان داده است که طرفین می‌توانند تا آن حدی که در اساس نامه مقرر شده است، پیش بروند و این شق بیش‌تر اتفاق می‌افتد. یا آن که از آن حد هم تجاوز نمایند و این مخصوصاً در قانون کلی حکمیت که اختلافات قابل دادرسی را که ممکن است خیلی بیش از آن چه در ماده‌ی ۳۶ اساس نامه مندرج است، مبسوط باشد، توضیح داده است، اتفاق افتاده. در هر صورت این اعلامیه‌هاست که محدودیت‌های طبقه‌ی سوم را در آن دادگاه صلاحیت دارد، تشکیل می‌دهد و بنابراین من معتقد می‌شوم که دولت انگلستان در پاسخ خود به اظهارات ما و مجدداً در استنتاجاتی که صیح امروز خوانده شد که لازم دانست به این مسأله که آیا اختلاف مشمول ماده‌ی ۳۶ بند ۲ اساس نامه یا مشمول اعلامیه‌ی ایران و انگلیس قرار می‌گیرد یا نه، جداگانه رسیدگی نماید، اشتباه کرده بود. واضح است که فقط مسأله‌ی دوم رأی اهمیت واقعیست. اعضای محترم دادگاه مسلماً اعلامیه‌ی ایران بیش‌تر مورد بحث قرار خواهد گرفت، زیرا در بسیاری از نکات، اعلامیه‌ی ایران از اعلامیه‌ی انگلیس در تفویض صلاحیت به دادگاه محدودتر است، چون هر دو اعلامیه به شرط معامله‌ی متقابل تأیید گردیده است.

باید اضافه کنم که پُرازش بود. پروفوسور لاتر پاخت استدلال نمود که تعبیر همیشه متضمن نیت طرفین است و قاعده‌ی متن واضح غیرواردات است و یک متن ممکن است ظاهراً واضح باشد، اما به‌طور مسلم و آشکاری به‌منظور طرفین لطمه بزند و نتیجه‌ی آن

حتمی‌ست مقرراتی که محدودتر باشد، باید آن‌هایی باشد که حدود صلاحیت شما را در اختلافات بین ایران و انگلستان تشریح نماید. با آغاز کار از این مبنای اختیاری صلاحیت شما به سهولت به لزوم تعبیر محدود تعهدات دول که به دادگاه شما صلاحیت تفویض

می‌نماید، معلوم می‌شود دیوان دایمی حتا در سال ۱۹۲۷ در رأی خود در دعوای کارخانه‌ی کرسرتزو اعلام داشت که صلاحیت آن همیشه محدود بوده و مادام که دول آن را قبول نموده‌اند، وجود دارد. این مطلب در صفحه‌ی ۳۲ رأی شماره‌ی ۹ و هم‌چنین در رأی مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۲۸ در فسفات در دعوای مراکش موجود است. دیوان مجدداً تکرار نمود که صلاحیت آن فقط در حدودی که مورد قبول واقع شده است، موجود است. مسلماً لزوم یک تعبیر محدود به‌قدری غالباً از طرف این دادگاه یا سلف آن اعلام شده است که یک امر خیلی عادی شده است و چنان که دولت انگلستان در بند ۳۷ جلد دوم تذکاریه خود تصریح نموده بود که با وجود بعضی از آرای دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی برله به‌اصطلاح اصل تعبیر محدود عرف دیوان دایمی دادگستری بین‌الملل یک تمایل واضحی در جهت خلاف نشان می‌داد، ما مجبور نمی‌شدیم که در این نکته وارد جزئیات شویم.



دکتر مصدق همراه با دکتر سمید فاطمی (منشی مخصوص مصدق در دادگاه لاهه) و دکتر غلام‌حسین مصدق هنگام ورود به دادگاه لاهه، ۱۹ خرداد ۱۳۳۱

آقای رییس باید اعتراف شود که این یک تهمت عجیبی بر علیه دیوان دایمی‌ست که در چند مورد ادعا شده است، یک اصلی را مقرر داشته و سپس این اصل را در عمل بر له اصلی که دیوان تنظیم نمود، مراعات نکرده است. من کاملاً اطمینان دارم که شما در تأیید این تعبیر فلسفه حقوق دیوان دایمی اگراه خواهید داشت. نه فقط چنین تعبیری نسبت به فلسفه‌ی حقوق یا صلاحیت دادگاه به‌نظر موهن می‌آید، بلکه مشاهده خواهد شد که تعبیر خیلی غیرمحتملی‌ست، همان طوری که اغلب اتفاق می‌افتد که شخص معتقد است تناقضی پیدا کرده است، تناقض باید ظاهر باشد و راهی برای حل آن باید وجود داشته باشد. توضیحاتی باید پیدا شود که ثابت کند دیوان واقعاً آن اصل را «به رسمیت» شناخته است و با آن که ظاهراً گاهی از آن منحرف شده است، علت بعضی ملاحظات اصولی که اکنون مایلیم با این نظر اظهار نمایم که نشان دهم آن چه را این‌جانب زمینه‌ی دقیق و صحیح قانون تعبیر محدود می‌دانم، از آن انحراف حاصل شده است.

این است که در آرای مختلف پس از این که لزوم تبعیت از متن اعلام‌شده معمولاً اظهار رضایت شده است که تعبیرات مختلف و مغایر طرفین را در اعتبار متن مداخله بدهند. فرضیه‌ی پروفوسور لوتر پاخت موجب عکس‌العمل خاصی در میان بعضی از همکاران او شد که به امنیت و ثبات قضایی علاقه داشتند و همین موجب شد که یکی از ایشان که به‌هیچ‌وجه بی‌اهمیت‌تر از دیگران نیست، یعنی آقای ماکس هوبر، رییس سابق دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی، دیوان مزبور را از خطری که در صورت پیروی از نیت طرفین که ممکن است مانند ابری بر فراز زمین سخت متن قرارداد به حرکت درآید، تحذیر کند.

چه نتیجه‌ی ما باید بگیریم؟ نه این که پروفوسور لاتر پاخت کاملاً اشتباه کرده است، زیرا این‌جانب معتقد است که مشارالیه در اظهار خود مبنی بر قابل قبول بودن مدرکی مشعر بر قصدی خلاف آن چه در متن اظهار شده است، کاملاً بری از اشتباه بوده است، ولی اگر حدود و وسعت متن موجب شک و تردیدی در فکر قاضی نشده است، وی باید چنین مدرک را بیش‌تر با اگراه بپذیرد و اگر قاضی با متنی مواجه شده است که ظاهراً تعبیر مختلفی را برای مستثنی نمودن متن دیگری تحمیل نماید، بنابراین وی ممکن است فقط در صورتی که مدرک قضیه مخالف ظاهراً سندیت خیلی قوی داشته باشد، از این تعبیر منحرف گردد. آقای رییس به همین دلیل است که این همه نویسندگان از لزوم این اصل حمایت و طرفداری نموده‌اند که شیخ خود را مقید به متن نموده و اظهار وائل را تکرار نموده، راجع به آن اظهار نظر نموده‌اند که: Cum in verbis nulla ambiguitas est, non est movenda voluntatis question

این مطلب در ابتدا باید استنباط گردد که عموماً موقعی که یک متن واضح و روشن است، هیچ مسأله تعبیر محدود یا تعبیر مبسوط نمی‌تواند در بین باشد. عموماً هنگامی که یک متن روشن است، دیوان در هیچ نوع تعبیری زیاده روی نخواهد نمود و حتا در صدد استعلام قصد طرفین بر نخواهد آمد.

در این مورد بعضی از اعضای دیوان، مذاکراتی که این‌جانب در دعوای «امباتیلوس» بدان اشاره نمودم، به‌خاطر خواهند آورد که بر مبنای گزارش عالی آقای پروفوسور «لاتر پاخت» در انجمن حقوق بین‌الملل در سپندا منعقد کردند. مشارالیه با کمال شهامت فرضیه‌ی را توضیح داد که مفید بود و محتوی حقایق جدیدی بود و من نیز

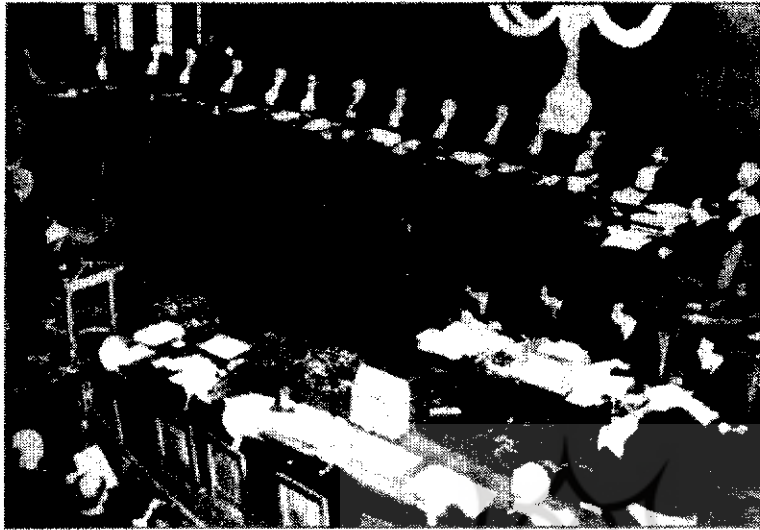
پروفیسور لایتر پاخت یک نکته‌ی دیگر را نیز متذکر گردید که همان اندازه جالب توجه بود، مبنی بر این که یک تعبیر محدود در تمام موارد موجب یک قانون صحیح برای استعلام نیت طرفین نیست. در هر صورت نمی‌توان با کمال اطمینان فرض نمود که یک دولت یا هر شخصیت حقوقی دیگری که تعهدی می‌نماید مایل است به یک معنای محدودی که مفهوم می‌گردد از آن تعبیر شود و رأی دیوان همان طوری که تذکاریه انگلستان مثلاً در دعوی مناطق اشاره می‌نماید، بعضی اوقات بر لزوم این مسأله معتقد بوده است که به بندهایی که صلاحیت تفویض می‌نمایند، یک معنای عملی نسبت داده شود یا مجدداً از وضع دعوی نتیجه گرفته‌اند که نیت طرفین به جای سلب صلاحیت ایجاد صلاحیت می‌نماید. ما کاملاً آماده هستیم که با آن نظریه موافقت نماییم. ولی باید اذعان نمود که در هر موردی جداگانه باید تصمیم اتخاذ نمود و با در نظر گرفتن اوضاع کنونی در آتی‌های نزدیک یعنی برای این که صحیحاً گفته باشیم فردا به تفصیل اهمیت اعلامیه‌ی ایران را شرح خواهیم داد، دیوان ملاحظه خواهند نمود که دولت ایران بلاشک و به یک طریقه‌ی کاملاً استثنایی، قبولی قضاوت اجباری خود را با یک عده وسایل حفاظ محدود نموده است که نه در اعلامیه‌ی انگلستان و تا آن حدی که این جانب اطلاع دارم در اعلامیه‌ی هیچ دولت دیگری وجود ندارد. این امر نشان می‌دهد که دولت ایران کاملاً هوشیار بوده و مایل بوده است تعهدی را که امضا می‌کند، محدود نماید، به طوری که من خود را محق می‌دانم اظهار نمایم که با وضع این دعوی تعبیر محدود بیش‌تر با نیت دولت ایران وفق می‌دهد. من هیچ دلیلی ندارم بیماناک باشم که قانون تأثیر عملی برعلیه من اقامه گردد، منظور من قانونی‌ست که برطبق آن یک تعهد همیشه باید دارای یک اهمیتی باشد، زیرا بلاشک حتا با محدودیت‌هایی که ایران جهت اعلامیه‌ی خود قائل شده است، آن اعلامیه هنوز هم دارای اهمیت فوق‌العاده‌ی است. با این ترتیب از قانون تأثیر عملی کاملاً متابعت شده است. بنابراین این جانب حق دارم از نکته‌ی دوم نتیجه بگیرم که حتا اگر در مورد اعلامیه‌ی ایران متن جای شک باقی می‌گذارد، تعبیر محدود را شما باید با نیت دولت امضاءکننده بیش‌تر وفق دهید. در هر حال، دولت انگلستان ظاهراً در تذکاریه‌ی خود به دلیل این که در دعوی فعلی نیت دولت ایران بی‌مورد بود و ممکن نبود در نظر گرفته شود به این نظریه ایراد گرفته بود به این دلیل عجیب که اعلامیه‌ی دولت ایران منضم با اعلامیه دولت انگلیس موجب یک قرارداد دوجانبه می‌باشد و نیت مشترک طرفین فقط می‌تواند به جا تلقی گردد. در هر حال، ظاهراً به نظر این جانب منظور اظهارات دولت انگلیس این بوده است، زیرا هنگامی که دولت ایران در تذکاریه یا ملاحظیات مقدماتی خود به این استدلال تقریباً سطحی پاسخ داد، دولت انگلیس در پاسخ خود از این ایراد ابراز تعجب نموده و به تفصیل اظهار داشت که اهمیت عملی آن را درک نمی‌نماید، بدیهی‌ست فراموش نموده بود که در ابتدا خود این استدلال را آغاز نموده بود.

به نظر من شکی نیست که حریف‌های مبرز من اشتباه نموده‌اند. برای من اهمیتی ندارد که نویسندگان مختلف و شاید خود دیوان در بعضی موارد تأثیرات قضایی اعلامیه‌های متوالی را که بین کلیه‌ی دول امضاءکننده‌ی اعلامیه یا بین هر دولت از دول امضاءکننده ایجاد تأثیر قضایی مشابه تعهدات دوجانبه می‌نماید، نشان داده‌اند. مطلب این است که آیا این ممکن است تبدیل به یک عهدنامه یا

قرارداد گردد، به این معنی که این نیت به اصلاح مشترک جانشین نیت یک‌جانبه گردد. احتیاجی نیست اظهار نمایم که چنین چیزی به‌عنوان نیت مشترک نبوده و چنین نیتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. اساس ماده‌ی ۳۶ اساس‌نامه که ما مرهون مسیو راثول فرناندرز می‌باشیم و هنگامی که مشارالیه مشغول خدمات ذی‌قیمتی در راه پیشرفت دادگستری بین‌المللی بود، در ژنو این جانب افتخار آشنایی با او را داشتم. یعنی قسمت اساسی آن ماده این است که هر اعلامیه‌ی مستقل و منفرداً از طرف هر دولتی تهیه می‌گردد. بنابراین آن هر دولتی برای خود حدود تعهدات خود را تعیین می‌نماید و به طریق اولی غیرممکن است تصور نمود که مبادله‌ی یادداشت با این قبیل تماس‌ها، ایجاد یک اراده‌ی مشترکی را نماید که نمی‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین هیچ‌گونه رضایت مشترکی وجود نداشته، توالی رضایت وجود ندارد. هنگام تعبیر چنین تعهدات کم‌ترین دلیلی وجود ندارد که اراده یک‌جانبه دولت مراعات نگردد، زیرا یک دیوان نباید از این بیمناک باشد که با همراهی و مساعدت با طرفی که استفاده نموده و دلایل واضحی از نیت حقیقی خود که واقعا داشته است، ارائه می‌دهد بی‌عدالتی نماید، زیرا در واقع خاصه هنگامی که بند معامله متقابل وجود دارد محدودیتی‌هایی که برای آن طرف وجود دارد، خودبه‌خود به سایر دول منفعت خواهد رسانید که نسبت به دولتی که راجع به حدود صحیحی که آن دولت آن‌ها را قبول نموده است، نیت خود را اظهار می‌دارد. آقای رییس این جانب معتقد است که اصرار این جانب در این خصوص که شما باید قصد دولت ایران را در تعبیر اعلامیه در نظر بگیرید، در روش قضایی Jurisprudence دیوان دایمی که در رأی مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۳۸ دیوان صفحه‌ی ۲۴ در دعوی فسفات مراکش مطرح است، به‌خوبی تأیید گردید. در آن دعوی، دیوان اعلام نمود که بندی که در آن صلاحیت دیوان مورد قبول واقع شده بود، قطعاً نمی‌توانست به نحوی تعبیر گردد که از نیت دولی که آن را امضاء نموده بودند، تجاوز نماید. بنابراین در این جا یک نیت است که ما باید مورد ملاحظه قرار دهیم و نه نیت ۳۰ یا ۴۰ دولت که در مواقع مختلف اعلامیه‌های مشابهی را امضا نموده‌اند.

در آخر، یک نکته‌ی نهایی‌ست که باید مورد بررسی قرار گیرد، بدین معنی که حتا اگر در یک دعوی خاصی که نسبت به اعلامیه‌ی ایران مورد پیدا نمی‌کند، شما تعبیر محدود را به‌عنوان استنباط نیت دولت به‌علت غیرمجاز بودن رد نموده بودید، مع‌الوصف در مواردی که نه متن و نه تجسس برای نیت به یک نتیجه‌ی مثبت منجر نشده است، تعبیر محدود مطلقاً و استلزماً تحمیل می‌گردد. این نکته‌ی است که تذکاریه انگلیس هنگامی که برای دیوان در دعوی او در رأی شماره‌ی ۲۳ صفحه‌ی ۲۶ تکیه می‌کند، هرچند به‌طور غیرمستقیم و محدود، ولی به هر صورت تصدیق می‌نماید، یعنی اعتراف می‌کند که قاعده به‌اصطلاح تفسیر محدود فقط هنگامی می‌تواند مورد استناد قرار گیرد که سایر طرق تفسیر به نتیجه نرسیده باشد. من اثبات کرده‌ام که این صحیح نیست و در بعضی موارد قاعده‌ی تفسیر محدود به خودی خود برای کشف نیت دولت مفید است. اما آن چه مسلم شده و مورد اعتراض و اعتراض‌پذیر نیست، این است که پس از شک فرضیه‌ی حدسی نیت طرفین، قاعده‌ی تفسیر محدود ارزش بسیاری به‌دست می‌آورد و اگر پس از مراجعه به متن و استماع توضیحات طرفین راجع به نیت ایشان باز هم دیوان مشکوک باشد، دیگر اختیاری جز آن ندارد که از تفسیر محدود

حق را برای خود محفوظ می‌دارد که تعلیق محاکمه هر اختلافی را که به شورای جامعه‌ی ملل ارجاع گردیده، از دیوان تقاضا نماید. این اعلامیه برای مدت شش سال است و در انقضای مدت تا موقعی که اعلام فسخ آن به عمل آید، کاملاً معتبر خواهد بود.»



نطق کوبنده‌ی دکتر مصنق و دکتر کریم سنجابی در دادگاه لاهه (هلند)

همین اعلامیه موجب شده است که دولت ایران در ملاحظات مقدماتی خود عده‌ی زیادی از احتیاجات خود را علیه صلاحیت یا دادخواهی در دیوان بنا نماید که حقانیت آن را این جانب در محضر دیوان اثبات خواهم نمود. این جانب در وهله‌ی اول به ادعای تعلیق محاکمه که در جمله‌ی ماقبل آخر به آن اشاره شده است و صریحاً به وسیله‌ی دولت ایران تهیه شده و بنابراین می‌خواهد این حق را اعمال نماید، خواهم پرداخت. باید اعتبار آن را که مورد اعتراض دولت انگلستان است، به اثبات رسانم و اهمیتی را که دولت ایرانی برای آن قائل است، توضیح دهم. سپس اثبات خواهم کرد که دیوان فاقد صلاحیت است، زیرا که اتکالی به صلاحیت دیوان مبنی بر نقض ادعایی تعهداتیست که منتج از عهدنامه نیست.

یک احتجاج دیگر علیه صلاحیت دیوان بر این معنی خواهد بود که تا آن حد که عهدنامه‌های اصیل مورد استناد قرار گرفته است، این عهدنامه‌ها مربوط به قبل از سال ۱۹۳۰ می‌باشد. بنابراین طبق اعلامیه به نحوی که ما تفسیر می‌کنیم، نمی‌تواند اساس صلاحیت دیوان قرار بگیرد. نوع سوم استدلال علیه صلاحیت دیوان مبنی بر این خواهد بود که اختلاف در درجه‌ی اولی مربوط به نقض عهدنامه‌ها یا عهدنامه‌های ادعایی به نحوی که استناد شده است، نمی‌باشد. اعتراض چهارمی که من به هر حال درباره‌ی یکی از دعاوی خواهم داشت، مبنی بر عدم مراجعه به کلیه‌ی مراجع داخلی خواهد بود. استدلال پنجم عبارت خواهد بود از قیدی که طبق حقوق بین‌الملل اختلافاتی را منحصرأ تابع قضاوت ایران ساخته است و بیانات خود را با رسیدگی به تقاضای انگلستان در شق اخیر جهت ورود در اعتراضات به ماهیت دعوی خاتمه خواهم داد. اما قبل از شروع به تفسیر اعلامیه باید دو دلیل دیگر عدم صلاحیت یا دادخواهی در دیوان را که در ملاحظات مقدماتی ما ارائه شده است، مطرح نموده و اهمیت آن‌ها را شرح دهم.

تبعیت نماید. در حقیقت مسأله دیگر مربوط به تفسیر نیست. دیگر مربوط به نیت نیست. مسأله مربوط به اثبات است. مسأله اطلاق ضرب‌المثل *in dubio pro reo* یا *pro debitore* می‌باشد. در مورد عدم دلیل تعهدی که مورد استناد قرار گرفته باید معدوم گردد. این نکته‌ی بی‌ست که متخصصین حقوق مدنی در مورد ماده‌ی ۱۱۶۲ قانون مدنی وضع کرده‌اند و آن از قانون رم اشتقاق یافته و به همین دلیل در کلیه‌ی کشورهای متمدن نافذ است.

به مجرد این که قبول شد صلاحیت دیوان متکی بر اساس اختیاریست، چاره‌ی از این نیست که دیوان باید از احراز صلاحیت خودداری نماید، زیرا که دلیلی بر قبول صلاحیت در دست ندارد. بلاشک منظور دیوان هنگامی که لزوم تفسیر محدود را در مورد جملاتی که صلاحیت را اعطا می‌نماید، تصدیق کرده، همین بوده است و من از هیچ دعوایی اطلاع ندارم که دیوان در آن از این نظریه منحرف شده باشد و بدین نحو ما اطمینان داریم که دیوان تصدیق خواهد کرد متن اعلامیه به‌طور واضح صلاحیت دیوان را در رسیدگی به ادعای انگلستان مستثنی می‌کند و از همه مهم‌تر این که نیت دولت ایران اطمینان حاصل از رسیدگی متن را تضعیف که نمی‌کند سهل است،

تفسیری را که متن املا کند تأیید نیز می‌نماید و هر چند به زحمت می‌توان تصور کرد اگر دیوان هنوز هم درباره‌ی حدود متن یا نیت دولت ایران شکی داشته باشد، در این صورت مسلماً باید از قاعده‌ی که بارها اعلام کرده است، یعنی از قبول مطلق تفسیر محدودتر تبعیت نماید.

آقای رییس، پیش از آن که به بیانات خود ادامه دهم، برای آن که به تفهیم دیوان مساعدتی کرده باشم، مایلم توضیحی درباره‌ی نقشه‌ی برای خود طرح کرده‌ام و رشته‌ی استدلال خود به عرض می‌رسانم. طبقاً این استدلال علی‌الاکثر مصروف به تعبیر اعلامیه ایران خواهد شد. این اعلامیه در بیستم اکتبر ۱۹۳۰ به امضا رسید و بر اثر تصویب آن به موقع اجرا گذاشته شد و تا دهم ژوئیه ۱۹۵۱ که ابطال گردید نافذ بود.

اعلامیه‌ی مزبور در عبارات زیر صدور یافته است:

«دولت شاهنشاهی ایران به‌طور مطلق و بدون قرارداد مخصوصی، قضاوت دیوان دایمی دادگستری بین‌الملل را نسبت به اعضا و دول دیگری که عین آن تعهد را می‌نمایند، یعنی بر اساس معامله‌ی متقابل طبق ماده‌ی ۳۶ بند ۲ اساس‌نامه دیوان در کلیه‌ی اختلافاتی که پس از تصویب این اعلامیه در مسایل ناشیه از احوال یا اعمالی که یا غیرمستقیم مستقیماً مربوط باشد به اجرای عهدنامه‌ها و قراردادهایی که دولت ایران بعد از تصویب این اعلامیه قبول کرده است، قبول می‌نماید مراتب ذیل مستثنی می‌باشد. اختلافات راجعه به حقوق حاکمیت ایران راجع به جزایر و بنادر خود، اختلافاتی که طرفین راجع به آن‌ها موافقت حاصل نموده و یا خواهند نمود که به طریق تصفیه مسالمت‌آمیز دیگر متشبه شوند.

اختلافات راجع به مسایلی که برطبق قانون بین‌الملل منحصرأ تابع قضاوت ایران می‌باشد، مع‌الوصف دولت شاهنشاهی ایران این

در این قسمت اول بیانات خود، نخست دلایلی را که موجب شد دولت ایران وجود اختلاف را بین دو دولت یعنی انگلستان و ایران تکذیب نماید، شرح خواهم داد و سپس این مسأله را به عنوان این که علیه صلاحیت دیوان استدلال مستقل نیست، به کنار خواهم گذاشت. هر چند اهمیتی را که نویسندگان ملاحظاتی برای آن قائل بوده اند، توضیح خواهم داد. از طرف دیگر، اثبات خواهم کرد که یک استدلال علیه صلاحیت یا دادخواهی در دیوان در عدم موضوع ادعا و هم چنین در تأخیر آن و در ماهیت رأیی که از دیوان تقاضا می کند و در مورد یکی از دادخواهی ها در استرداد آن از دیوان خواهد بود. بالاخره یک علت دیگر عدم صلاحیت، بند ۷ ماده ی منشور می باشد که ارکان های سازمان ملل متحد را از مداخله در مواضعی که اصولاً تابع قضاوت دولت هاست، منع نموده است. در مورد این مسأله که «آیا بین ایران و انگلستان اختلافی موجود است؟» این دیوان بالفعل در حکم مورخ پنجم ژوئیه ی خود جواب مثبت داده است و در آن حکم صریحاً خاطر نشان شده است که از عرض حالی که دولت انگلستان به موجب آن اقامه ی دعوی نموده است، چنین برمی آید که دولت مذکور طرف یک شرکت انگلیسی را گرفته و به موجب حق حمایت سیاسی شروع به اقدامات نموده است. دیوان در اظهار نظر خود به طریق مزبور به طور آشکار پایه ی کار را بر نظریه ی قبلی که دیوان دایمی در حکم راجع به دعوای ماوروماتیس داده بود، بنا گذاشته است و این نظریه در تذکاریه ی انگلستان مورد استناد قرار گرفته است. «اختلاف عبارت است از عدم توافق در یک نکته ی قانونی یا واقعی یا یک مجادله در نظریات قانونی یا مورد علاقه ی دو نفر... بنابراین این مسأله که آیا اختلاف فعلی در اساس خسارتی بوده که به یک منفعت خصوصی وارد آمده است (و در حقیقت در بسیاری از اختلافات بین الملل موضوع همین است) از این لحاظ نامربوط است. به مجرد این که دولتی طرف یکی از اتباع خود را در قبال یک دادگاه بین الملل گرفت، در نظر دادگاه دولت مزبور تنها شاکای تلقی می شود». آقای رییس من در حد خود انتقادی نسبت به این نظریه که به نظر من کاملاً قابل قبول است، ندارم. اختلاف یک دعوی ست. دعوای بد هست و دعوای خوب هست، اما به مجرد این که دیوان با عرض حال مواجه شود، از نظر خود دیوان یک دعوی در دیوان مطرح است ولو این دعوی مسخره باشد، ولو بعداً ظاهر شود که عرض حال به کلی فاقد اساس قضایی و به طور آشکار خارج از صلاحیت دیوان باشد. با این وصف، آقای رییس می توان اظهار داشت که دولت ایران چند بار به اتهامات جواب داده است، نه فقط در دیوان، بلکه در شورای امنیت نیز دکتر مصدق مؤکداً معتقد بوده است که بین ایران و انگلستان اختلاف موجود نیست و چنین اختلافی موهوم است. آقای رییس علت این امر این است که دکتر مصدق عبارت «وجود یک اختلاف» را به مفهوم دیگری به کار می برد. آن چه در واقع دکتر مصدق می خواست اظهار کند، این بود که اختلاف بین شرکت انگلیسی و ایران است و دولت مستقر در لندن حق ندارد به وجود این اختلاف تکیه کند، زیرا که هیچ قانون و هیچ مقررات قضایی که مجوز اعمال حمایت سیاسی باشد، نشده است. نخست وزیر به طور ساده به شورای امنیت اظهار می داشت: «اگر اختلافی بین کشور وی و انگلستان باشد، آن اختلاف مربوط به کوششی ست که انگلستان برای مداخله در یک مجادله ی مربوط به امور داخلی از راه نقض اصول مسلم حقوق

بین الملل به کار می برد». این نکته از پرونده های شورای امنیت در ۱۶ اکتبر ۱۹۵۱ برمی آید.

آقای رییس آن چه جالب توجه است، این است که این کلمات انعکاس جالبی یافت و تفسیر خیرگی بخشی از آن در کلمات یک عضو شورای امنیت آقای کودو نماینده ی اکوادور به عمل آمد و مشارالیه پس از خاطر نشان ساختن این نکته که برای آن که شورای امنیت بتواند طبق ماده ی ششم منشور در این امر واجد صلاحیت شود، لازم است که یک اختلاف بین الملل یا وضعی میان دو دولت یا دو ملت موجود باشد، ولو یکی از آن دو ملت به عنوان یک متشکل یا به عنوان دولت شناخته نشده باشد «که چنان که به خاطر دارید اشاره یی به اندونزی بود که در مورد آن ارکان های جامعه ی ملل چنین اظهار نظر کردند که با وجود اعتراضات هلند واجد صلاحیت می باشند»، مسأله ی دیگری را مطرح نمود. مشارالیه سؤال کرد که اگر «یک دولت ادعای حق حمایت سیاسی کند و طبعاً متعاقب آن مذاکرات سیاسی با دولت دیگر به میان آید (زیرا که اگر روابط بین دو کشور به حال عادی بماند، مذاکرات باید طبعاً به میان آید) آیا صرف اعمال حمایت سیاسی می تواند اختلاف بین دولت و شرکت خارجی را به اختلاف بین دو دولت تبدیل نماید؟ اگر جواب این سؤال مثبت بود، پس هر موضوع مداخله ی سیاسی خواه به حق باشد، خواه من غیر حق، ماهیت اختلاف را تغییر داده، آن را یک اختلاف بین الملل می سازد.»

آقای رییس، دولت ایران در ملاحظاتی خود نظریات خود را درباره ی آن چه دولت ایران سوء استفاده از حمایت سیاسی می نامد، به همین صورت بیان داشت و این اتهامی ست که در قبال آن دولت انگلستان در بند ۵۰ تذکاریه ی جوابیه خود از خود دفاع می کند. آقای رییس، بنابراین منظور دولت ایران هنگامی که وجود اختلاف را انکار می کند، آرزوی این است که آن چه را «اعمال ناشایسته ی حمایت سیاسی» می خواند، طرد نماید. آقای رییس، آن گاه که دیوان وجود اختلاف را بین دو دولت تصدیق می کند، این فقط استنتاجی ست که به نظر دیوان به واسطه ی این که شکوایی در آن مطرح شده است، ناگزیر می نماید و دیوان به هیچ وجه ماهیت یا وارد بودن شکایت یا این مسأله را که آیا در اعمال حمایت سیاسی عمل غیرصحیحی انجام شده یا حتا در مورد صلاحیت دیوان در رسیدگی به این مسأله تصدیق بلا تصور نمی کند. از طرف دیگر، آن گاه که دولت ایران وجود اختلاف را بین انگلستان و خود تکذیب می نماید، اعتراضاتی را که به نظر دولت ایران در تقدیم اختلاف به دیوان و در وارد بودن و ارزش دعوای که از طرف دولت انگلستان به موجب حق حمایت آن دولت موجود است، به زبانی که بلاشک چندان قضایی نیست، بیان می کند. آقای رییس، بنابراین چنین به نظر می رسد که موضوع فقط یک جدال لفظی باشد. من فکر می کنم همه موافق باشند که به سؤال آقای گروه دو باید جواب منفی داده شود و مسلماً این امر کافی نیست که دولتی حمایت سیاسی را جهت دعوای خود اعمال کند تا در آن واحد هم به صورت دعوایی که جنبه ی قانونی دارد و هم به صورت دعوایی که مشمول قضاوت دیوان است، ظاهر شود. این مسأله که آیا اعمال حمایت سیاسی به نحو نامناسبی شده است یا نه، محفوظ می ماند. ممکن است به این مسأله پس از اظهار رأی دادگاه خواه در مسأله ی صلاحیت و خواه در مسأله ی ماهیت هنگامی که این دو مسأله به دیوان ارجاع گردید،

قبول کنیم که این شق اخیر بسط و توسعه‌ی ادعای قبلی‌ست که در آن تقاضای ترصیه و غرامت جهت مصادره شده بود. دولت انگلیس دو موضوع ممکن را در نظر دارد. یا دیوان رأی به اعاده خواهد داد و غرامت جهت ممانعت از بهره‌برداری تا زمان انجام عمل اعاده بایست پرداخته شود و یا دیوان رأی به اعاده نخواهد داد و در آن صورت به‌عنوان تقاضای غرامت شده است.

و پس ادعای شق اخیر خواهان اخذ غرامت است، در صورتی که ملی‌شدن در واقع قابل قبول شناخته شود، اما به واسطه‌ی عدم کفایت مبلغ قابل اعتراض باشد. اما نه در جمله‌ی امریه و نه در دلایل موجبه‌ی ادعای هیچ اعتراضی در مورد شرایط قانون که غرامت را پیش‌بینی کرده است، به‌عمل نیامده است و بدین نحو در تذکاریه با دو ادعا از ادعاهای کهنه، یکی ادعای اصلی و دیگری

بتوان جواب داد. در هر صورت، این جانب می‌خواستم چند نکته را اظهار کنم و به دیوان نشان دهم که ما به این حقیقت که اختلاف از اشکالات مورد بین یک شرکت انگلیسی و دولت ایران ناشی می‌شود، به‌عنوان یک دلیل علیحده جهت عدم صلاحیت Ratione personae دیوان اتکا نمی‌کنیم. من می‌خواستم این نکته را روشن کنم که اگر دولت ایران در حقیقت این استدلال را به‌طور مؤکد پیش کشیده، به این دلیل بوده است که این استدلال متضمن سایر اعتراضاتی بوده است که این جانب اکنون به آن‌ها خواهم پرداخت.

آقای رییس، اینک به نخستین استدلال خود مبنی بر عدم صلاحیت دیوان می‌پردازم. دیوان فاقد صلاحیت است، به این دلیل که ادعای دولت انگلستان اکنون عاری از موضوع یا لاقبل موضوع وارد است. از دیوان تمنا دارم توجه دقیق خود را نسبت به تغییرات فاحشی که شامل استدعای انگلستان از هنگام تهیه عرض حال تا زمان تهیه‌ی تذکاریه شده است، بذل نماید. زیرا که اگر موضوع ادعا را به نحوی که در بند ۲۱ عرض حال تعریف شده است، به استنتاجات نهایی که در تذکاریه‌ی مورخ دهم اکتبر ۱۹۵۱ به‌عمل آمده است، قیاس کنیم، نتیجه می‌گیرم عرض حال صرف‌نظر از بعضی اعلامیه‌ها و آرای قضایی محدود بود به استدعای از دیوان جهت موضوع مجرد رسیدگی یا یک حکم درباره‌ی کلیه‌ی اعمالی که راجع به شرکت نفت ایران و انگلیس انجام شده و مغایر حقوق بین‌الملل یا قرارداد سابق‌الذکر باشد.

آقای رییس، در واقع «الف» و «ب»، «I» و «II» و «III» منحصراً مربوط به اعلامیه‌ها می‌باشد و بالاخره این جمله مذکور است که «رای داده شود که دولت شاهنشاهی ایران در ازای کلیه اقدامات مربوط به شرکت نفت ایران و انگلیس که مغایر حقوق بین‌الملل یا قرارداد سابق‌الذکر می‌باشد، ترصیه کامل کند و غرامت بپردازد». و آقای رییس اگر متن عرض حال را ملاحظه کنید، خواهید دید که تنها نقض حقوق بین‌الملل که در عرض حال مذکور است، از نقض قرارداد سابق‌الذکر که مستقیماً یا من غیرمستقیم از طریق اتکای به سایر قراردادها به آن اهمیت یک قاعده حقوق بین‌الملل داده شده است، ما استدلال خود را در این مورد تقدیم می‌کنیم. اما آنچه در عرض حال از آن شکایت شده است، عمل ملی‌شدن است، یعنی مصادره به‌وسیله‌ی نقض یک ماده یا ماده‌ی ۲۶ قرارداد که به موجب مفاد آن دولت شاهنشاهی ایران نه می‌توانست امتیاز را الفا کند و نه می‌توانست آن را تعدیل نماید. از طرف دیگر، تذکاریه در وهله‌ی اول خواهان اعاده‌ی تأسیسات به شرکت نفت ایران و انگلیس و تعیین غرامت قابل پرداخت به شرکت جهت خسارت وارده یا به‌وسیله‌ی حکمیت هم‌چنان که در ماده‌ی ۲۲ پیش‌بینی شده است یا به هر طریق دیگری که دیوان رأی دهد، می‌باشد. من حاضریم قبول کنم که ادعای نخستین بسط و توسعه دعوایی‌ست که تقدیم دیوان شده است، زیرا که این ادعای یک توسعه بعدی کلمات «ترصیه» و «غرامت» است و گمان می‌کنیم به‌صورت تقاضای اعاده تأسیسات و ادعای جبران خسارت بیان شده است.

تقاضا کرده‌اند که در صورت اخیر، یعنی اگر دیوان رأی به اعاده ندهد، مبلغ غرامت جهت خلع ید باید همان‌طور به‌وسیله‌ی تشریفات حکمیت که در ماده‌ی ۲۲ امتیازنامه پیش‌بینی شده است یا به هر طریقی که دیوان رأی دهد، تعیین گردد. این‌جا نیز من کاملاً حاضریم



دکتر مصدق و نوماش در راه سفر به لاهه

ادعای فرعی و یک ادعای جدید که از دیوان تقاضا دارد رأی بدهد که پیش‌بینی غرامت واجد شرط لازم از لحاظ حقوق بین‌الملل نمی‌باشد مواجه می‌شویم و ما معتقدیم که هیچ‌یک از این سه ادعا وارد نیست. دو ادعای نخستین غیروارد است، به این دلیل که در سوم ماه اوت ۱۹۵۱ دولت انگلیس از آن‌ها صرف‌نظر نموده است و بدین نحو در این مورد موضوع استرداد دعوی‌ست. و ادعای سوم به سه دلیل زیر غیروارد است:

اولاً، ادعای جدیدی‌ست که دیوان به هر صورت نمی‌تواند به آن رسیدگی نماید.

ثانیاً، این ادعای جدید با توجه به این واقعیت که پس از اعلام ایران دائر بر ترک قبولی اعلامیه مبنی بر قضاوت اجباری دیوان ابراز شده است، کم‌تر قابل قبول است.

ثالثاً، این ادعای سوم در حقیقت خواهان حل اختلاف از دیوان نیست، بلکه در حقیقت چیزی را از دیوان می‌خواهد که اعطای آن در اختیار دیوان نیست، یعنی تنظیم شرایطی که طبق آن بهره‌برداری از نفت ایران در آینده به‌وسیله‌ی دولت ایران باید انجام گیرد. بنابراین اینک فرضیه‌ی خود را در مورد ادعای اصلی و ادعای شق اخیر بسط می‌دهم و می‌گویم آن چه درباره‌ی استرداد یکی از دعاوی اظهار داشته‌ام، به اثبات برسانم. اگر حقیقت را بخواهید کار دشوار من به‌وسیله‌ی ملاحظات مقدماتی که در این نکته در ضمیمه‌ی شماره‌ی ۶ (رجوع شود به صفحه‌ی ۳۱ ملاحظات مقدماتی، متن انگلیسی) توضیحات کافی می‌دهد، بسیار آسان شده است. عنوان ضمیمه این است: «شناسایی ملی شدن به‌وسیله‌ی دولت انگلیس» سه سطر از آن را می‌خوانم:

در نامه‌ی خطاب به وزیر امور خارجه‌ی ایران، مورخ سوم اوت ۱۹۵۱، آقای میدلتن کاردار انگلیس چنین نوشته است:

«دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان از طرف خود و از طرف شرکت اصل ملی شدن صنعت نفت را در ایران می‌شناسد.»

دیوان توجه خواهد کرد که این اظهار توأم با هیچ قیدی نیست. ممکن است اعتراض شود که این عمل نظر به مذاکرات پیشنهادی آقای هریمن که عملاً خیلی زود پس از این نامه شروع شد، انجام شده است. این نکته کاملاً صحیح است. این اظهارات با توجه به مذاکرات انجام شده به عبارت آخری منظور آن امکان افتتاح باب مذاکرات بود (که در مورد آن دولت ایران به‌عنوان شرط مقدماتی شناسایی اصل ملی شدن را از طرف دولت انگلیس قید کرده بود). اما مع الوصف شناسایی به‌عمل آمد. این شناسایی به‌هیچ‌وجه مشروط به نتیجه‌ی مذاکرات نبود. این جمله در نامه‌ی کاردار به‌صورت یک جمله‌ی سوم با یک شماره‌ی خاص خود و به کلی مجزی موجود است و از دو جمله‌ی قبلی به کلی سوا و مستقل است. اگرچه چند روز بعد که میسیون استوکس برای افتتاح مذاکرات به تهران آمد، در ابتدای پیشنهادهاى خود قید «با حفظ منافع طرفین ذی‌علاقه» را گنجاند و این کلمات است که در کوششی که جهت سلب هرگونه ارزش قانونی از شناسایی به‌عمل می‌آید، مورد تکیه قرار گرفته است. این قید نمی‌تواند موجب سلب اعتبار اعلامیه‌ی گردد که نماینده‌ی مختار اعلی حضرت پادشاه انگلستان صادر کرده است و مانند اعلامیه‌ی آقای ایهلن وزیر امور خارجه نروژ درباره‌ی تصرف کروئیلاند شرقی به‌وسیله‌ی دانمارک که به‌وسیله‌ی دیوان بر دولت نروژ به‌طور قطع الزام‌آور شناخته شد برای دولت انگلستان الزام‌آور است. می‌توانم در همین جا به نکات خود خاتمه دهم، زیرا که قاعده‌ی که هم‌اینک درباره‌ی لزوم هدایت شدن به‌وسیله‌ی یک متن صریح‌البیان برای شما شرح دادم، درباره‌ی اعلامیه‌ها و شناسایی‌های یک‌جانبه نیز مانند مسأله غرامت صادق است و این متن روشن است و جا برای اختلاف تفسیر ممکن نمی‌گذارد. اگر منظور این بوده است که به این متن حالت شرط تعلیقی داده شود، لازم می‌بود کلماتی به آن اضافه شود. مع الوصف چون درباره‌ی معنی آن ابراز شک شده است، بهتر است به تاریخ این شناسایی مراجعه کنیم. مراسله‌ی که در ملاحظات ما نقل شده است، مورخ سوم اوت ۱۹۵۱ است. متحیرم که چرا تذکاریه‌ی انگلیسی که در اکتبر ۱۹۵۱ تهیه شده و در آن با تفصیل بسیار کوشش شده است در مورد کلیه‌ی جنبه‌ها و تاریخ شرکت ایران و انگلیس و حتا در مورد مذاکراتی که در تعقیب حکم قرار موقت حمایت دیوان صورت گرفته است، اسنادی به دیوان ارائه

دهد در هیچ قسمت از پیشنهادی را که در انتهای ماه اوت ۱۹۵۱ به‌وسیله‌ی میسیون استوکس تسلیم شد، ذکری نکرده است. تکرار می‌کنم متحیرم که نتوانستم از این نامه یا از مراسله‌ی قبلی که از آقای هریمن واصل شده بود، ذکری بیابم، زیرا که بر اثر مداخله و سفر آقای هریمن که آقای رییس جمهور ترومن او را فرستاده بود اساس مذاکرات پس از مبادله نامه‌هایی که بدان‌ها اشاره کردم، تهیه شد. در متن انگلیسی صفحه‌ی ۳۰ تذکاریه ما چیزی که به‌نام فرمول هریمن معروف شده، نقل شده است. این فرمول شامل سه بند است که جا برای شک درباره‌ی معنی اعلامیه‌ی که دولت انگلیس بایست دو هفته بعد به تهران می‌فرستاد، نمی‌گذارد. فرمول هریمن که بایست افتتاح مذاکرات را ممکن می‌ساخت، به شرح زیر تهیه شده بود:

«۱- در صورتی که دولت انگلیس به وکالت از طرف شرکت سابق نفت انگلیس و ایران اصل ملی شدن صنعت نفت در ایران را بشناسد، دولت ایران حاضر است با نمایندگان دولت انگلیس به وکالت از طرف شرکت سابق وارد مذاکره شود در صورت شناسایی قبلی.»

«۲- دولت انگلستان قبل از اعزام نمایندگان به تهران موافقت خود را به وکالت از طرف شرکت سابق با اصل ملی شدن صنعت نفت رسماً اعلام نمایند.» بنابراین قرار نبود شناسایی اساس مذاکرات باشد. شناسایی بایست قبل از شروع مذاکرات به‌عمل می‌آمد.

«۳- مقصود از اصل ملی شدن صنعت نفت پیشنهادی است که در کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملی تصویب شده و در قانون مورخه‌ی ۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹ تأیید گردیده است و متن آن ذیلاً درج می‌شود:

به‌نام سعادت ملت ایران و به‌منظور کمک به تأمین صلح جهان، امضاءکنندگان ذیل پیشنهاد می‌نماییم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود، یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد.»

این متن فرمول است، به نحوی که در تذکاریه ما طبع شده است. اما در حقیقت در ملاحظات مقدماتی ما به دنبال این متن جمله‌ی بود که ظاهراً از مراسله‌ی آقای هریمن به دولت انگلیس که ما از آن اطلاعی نداریم، استخراج نشده بود و مسلماً منبع دیگری داشته است. آن جمله به شرح زیر بود:

«در این مورد برای اطلاع بعدی آقای هریمن نسخه‌ی از یادداشتی را که نمایندگان شرکت سابق نفت راجع به طرز قبول اصلی ملی شدن صنعت نفت به دولت ایران داده‌اند و مورد قبول واقع نشده به پیوست ضمیمه می‌شود.» و این جمله جمله‌ی چهارمی به‌دنبال داشت: «دولت ایران آماده است درباره‌ی طریق اجرای قانون تا آن حد که مربوط به منافع انگلستان است، مذاکره نماید.»

تذکاریه هم‌چنین حاوی یادداشتی بود که معروف به «یادداشت جکسن» است و قبل از سوم ژوئیه ۱۹۵۱ صادر شده و در آن شرکت سابق نفت ایران و انگلیس پیشنهادهاى خود را تسلیم کرده بود. این پیشنهادها نیز حاوی به‌اصطلاح قبول اصل ملی شدن بود. اما این یک نوع قبول عجیب و غریب بود، زیرا که بلافاصله پس از آن پیشنهاد شده بود که کلیه‌ی اموال شرکت نه به دولت ایران بلکه به شرکت جدیدی که به‌وسیله‌ی شرکت قدیم به‌وجود می‌آمد، منتقل گردد. این آن یادداشتی است که در جمله‌ی چهارم صفحه‌ی ۲۹ (متن انگلیسی) به آن اشاره شده و من اینک خواندم. در حقیقت

نویسندگان این تذکاریه دو سند را با یکدیگر تلفیق کرده‌اند: فرمول هریمن را آن‌طور که به‌وسیله‌ی دولت ایران تهیه شده بود و یادداشت نهایی هریمن را آن‌طور که دولت ایران قبول کرده و به دولت انگلیس داده شده بود. اینک من در برابر خود یک ترجمه‌ی صورت مذاکرات هیأت وزیران ایران را دارم که شامل توضیحاتی درباره‌ی این متن بالنسبه مشکل است که در ضمیمه‌ی شماره‌ی ۶ تسلیم دیوان شده است، اما کاملاً روشن نکرده که کدام یک فرمول هریمن است و کدام یک فرمول اصلی ایران است. آقای هریمن در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۱ در تهران بود و هیأت وزیران ایران دو جلسه، یکی قبل و یکی بعد از ملاقات هریمن تشکیل دادند. این صورت مذاکرات است که صحت ترجمه‌ی آن به‌وسیله‌ی نماینده‌ی دولت ایران تصدیق شده و به‌طور واقعی فقط تا حد زیادی آن‌چه را دیوان از تذکاریه دریافت کرده است، تأیید می‌کند. پس از یک سلسله مباحثات مفصل تصمیمات ذیل اتخاذ گردید که در طی مذاکرات همان روز با آقای هریمن فرستاده‌ی مخصوص آقای ترومن رییس‌جمهور برطبق آن عمل گردد.

فرمولی که بایست به آقای هریمن تسلیم می‌شد، به قرار زیر بود:

«در صورتی که دولت انگلیس به وکالت از طرف شرکت سابق نفت انگلیس و ایران اصل ملی‌شدن صنعت نفت در ایران را بشناسد. دولت ایران حاضر است با نمایندگان دولت انگلستان به وکالت از طرف شرکت سابق وارد مذاکره شود.» (جمله‌ی اول، بدون تفسیر)

«دولت انگلستان قبل از اعزام نمایندگان به تهران موافقت خرد را به وکالت از طرف شرکت سابق به اصل ملی‌شدن صنعت نفت رسماً اعلام نماید.» (بدون تفسیر)

«مقصود از اصل ملی‌شدن صنعت نفت پیشنهادی است که در کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملی تصویب شده و در قانون مورخه‌ی ۲۰ مارس ۱۹۵۱ تأیید گردیده است.» و سپس عبارت متن قرارداد: «به‌نام سعادت ملت...» این هم باز متن فرمول نهایی هریمن است.

اما بعداً جمله‌ی چهارم قرارداد که به قرار زیر است:

«در موقع مذاکره با آقای هریمن عین تعریف اصل ملی‌شدن مندرج در ماه فوق به اطلاع ایشان برسد تا بعداً سوءتفاهمی در مذاکرات حاصل نشود و نیز یادداشتی را که نمایندگان شرکت سابق نفت به دولت ایران نوشته و در آن معنایی را که برای اصل ملی‌شدن قائل‌اند و یک تفسیری است که به‌کلی رد شد به اطلاع ایشان برسانند» و همین جمله‌ی آخر تصمیم هیأت وزیران که مربوط به فرمول هریمن نیست، اما در تذکاریه‌ی ما موجود است ممکن است موجب تأمل شود. اما آن‌چه من حق دارم بگویم، این است که اگر این متن جایی برای شک می‌گذارد، این قسمت کاملاً روشن است که بلاشک به‌عنوان شرط مقدماتی جهت شروع مذاکرات بود که دولت ایران شناسایی اصل ملی‌شدن را لازم دانست. آقای هریمن سه جمله‌ی نخستین را پذیرفت. احتمالاً چنین پنداشت که جمله‌ی چهارم مستقیماً خطاب به او شده است زیرا که آن را جمله‌ی که در تذکاریه‌ی ما موجود است، عوض کرد.

«دولت ایران حاضر است راجع به طریقه‌ی اجرای قانون تا آن‌جا که مربوط به منافع انگلیس است، وارد مذاکره شود.» و این جمله در شب ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۱ هم‌چنان که از صورت مذاکرات جلسه‌ی منزل آقای مصدق در ساعت ۱۱ بعدازظهر برمی‌آید، مورد بحث قرار

گرفت. ابتدا آقای صالح گزارش ملاقات نمایندگان هیأت مختلط و آقای وزیر دارایی را با مستر هریمن نماینده‌ی رییس‌جمهور امریکا توضیح داده، گفتند که آقای هریمن قبول کردند که مفاد صورت جلسه‌ی صبح را به اطلاع دولت انگلستان برسانند و همچنین موافقت کردند که دولت انگلستان قبل از اعزام نمایندگان خود قبولی اصل ملی‌شدن صنعت نفت در ایران را رسماً اعلام نماید. مسلماً آقای هریمن این نکات را افزوده است: «من به دولت انگلیس صورت جلسه‌ی هیأت دولت را اطلاع می‌دهم و به آن‌ها می‌گویم که دولت ایران حاضر است راجع به طریقه‌ی اجرای قانون تا آن‌جا که مربوط به منافع انگلیس است، وارد مذاکره شود.» جمله‌ی اخیر پیشنهادی آقای هریمن مورد موافقت دولت قرار گرفت و آقای وزیر راه به‌وسیله‌ی تلفن این موافقت را به ایشان اعلام نمود. بدین نحو بود که این جمله، جمله‌ی چهارم مراسله‌ی شد که به اکثر احتمالات از طرف آقای هریمن به دولت انگلیس فرستاده شد. به هر صورت جایی برای شک نیست و مسلماً شناسایی اصل ملی‌شدن به‌عنوان قبول قطعی از دولت انگلیس خواسته و به‌وسیله‌ی آن دولت قبول شد و هم‌چنان که آقای دکتر مصدق امروز صبح اظهار داشت، مطلب ظاهراً چنان فیصله یافته بود که در اکتبر گذشته در شورای امنیت سر کلاوین‌جیب اظهار داشت که اصل مذکور دیگر مورد اعتراض نیست. در قبال چنان اظهاراتی برای دولت انگلیس چه‌گونه ممکن است تقاضاهای سابق خود را که در آن از دیوان خواسته بود اعلام دارد که اصل ملی‌شدن با حقوق بین‌المللی متناقض است چون با ماده‌ی ۲۶ قرارداد امتیاز منافات دارد، از سر بگیرد یا تقدیم دادگاه کند.

راست است که استدلال شده است که شناسایی فقط مربوط به ملی‌شدن به‌طور متمایز از ملی‌شدن مؤسسه‌ی ایران و انگلیس بود و با چنان فراستی که من فقط می‌توانم آن را تحسین کنم، خاطر نشان شده است که به‌طور واقعی قانون ۲۰ مارس ۱۹۵۱ (۲۹ اسفند ۱۳۲۹) ذکری از شرکت ایران و انگلیس نمی‌کند و فقط ملی‌شدن صنعت نفت ایران را به‌طور کلی اعلام می‌دارد. بر این اساس چنین احتیاج شده است: ما صحت این اقدام عمومی را تصدیق کرده‌ایم، اما صحت طریقی را که این اقدام در مورد شرکت ایران و انگلیس به‌کار رفته است، تصدیق نکرده‌ایم. اعتقاد دارم که اندکی تفکر موجب می‌شود که ما بتوانیم اعلام داریم که این اعتراض جدی نیست. بی‌شک قانون مورخ ۲۰ مارس ۱۹۵۱ (۲۹ اسفند ۱۳۲۹) به‌طور کلی در نظر گرفته شده است و مسلماً این قانون به سیاست قطعی متخذه مجلس ایران نه فقط در مورد شرکت ایران و انگلیس بلکه در مورد کلیه‌ی دول و افراد خارجی ترتیب اثر داد با توجه به گذشته‌ی من خصوصاً درباره‌ی دولت شوروی، فکر می‌کنم که قراردادی را برای بهره‌برداری نفت در شمال ایران امضا کرده و کسب کرده بود و این قرارداد نیز به تصویب مجلس ایران نرسید. به‌طوری که این عمل به‌طور مسلم راه را بر هر امتیاز بعدی یا حفظ هر امتیاز موجودی می‌بست. اما مورد انطباق فوری و بسیار مهم‌تر آن مسلماً درباره‌ی تنها شرکت بهره‌برداری که در ایران کار می‌کرد، یعنی شرکت نفت ایران و انگلیس بود. و این امر چنان صحیح است که دولت انگلیس منتظر اجرای قانون مورخ اول ماه مه درباره شرکت نفت انگلیس و ایران نشد، بلکه وحشت خود را بروز داد و جلد دوم تذکاریه در صفحه‌ی ۱۱۸ حاوی نخستین نامه‌ی اعتراضی است که سفیر کبیر انگلیس در ۱۴ مارس ۱۹۵۱ به دولت ایران کرده است.

بنابراین در ۱۴ مارس ۱۹۵۱ دولت انگلیس به خوبی استحضار داشت که چند روزی پیش طول نمی کشد که قانونی که مراحل متوالی خود را در مجلس ایران طی کرده بود، منجر به ملی کردن شرکت نفت ایران و انگلیس می گردید. و بالاخره آقایان قضات این بار به فهم قضایی شما التجا نمی کنم، بلکه از شعور و دراکه‌ی شما می پرسم آیا می توان تصور کرد که به عنوان شرط قبلی جهت افتتاح مذاکرات دولت ایران شناسایی یک اصل علمی و مجرد ملی شدن را از دولت انگلیس و شرکت بخواهد؟ یا در فکر دولت ایران این شناسایی صحت ملی کردن قرار نبود در مورد تنها مسأله دشوار موجود یعنی مسأله‌ی که بین شرکت و دولت ایران ایجاد اختلاف کرده بود به مورد اجرا گذاشته شود. آیا واقعا نتیجه‌ی قاعده‌ی عالی که خصایص آن را در اوضاع و احوال دیگر اعلام داشته‌ایم، همین است؟ آیا این تفسیر است که با حسن نیت «زیرا که قاعده‌ی حسن نیت در مورد روابط بین الملل و در مورد اعلامیه‌های یک‌جانبه همان طور مصداق دارد که درباره‌ی زندگی خصوصی صادق است». تکرار می کنم آیا این تفسیر که باید دیوان را در تجزیه و تفکیک این اعلامیه و این قبولی راهنمایی کند با حسن نیت توأم است؟ متأسفانه مذاکرات با شکست مواجه شد. با شکست مواجه شد از این جهت که مأمورین مذاکره‌ی انگلیس پس از آن که اصل ملی شدن را بدان نحو پذیرفتند، از نو کوشیدند که شرکت نفت ایران و انگلیس را که منطقیاً برای آن که جای خود را به شرکت دیگر بدهد باید از میان می رفت، احیا کنند. مذاکرات با شکست مواجه شد اما نه از این جهت که سعی کردند مبلغ غرامت را تعیین کنند، زیرا هم چنان که ملاحظه خواهید کرد من تصور می کنم در همه‌ی تاریخ ملی کردن صنایع امر بی سابقه‌ی باشد. تنها موضوعی که در تهران ابتدا مورد مذاکره واقع نشد، مبلغ غرامت بود. مذاکرات مواجه با شکست شد از این جهت که پیشنهادی که در این باره دولت ایران تسلیم کرد و دکتر مصدق امروز صبح راجع به آن صحبت می کرد، هرگز موفق به اخذ جوابی نگردید و از این جهت که دولت انگلیس علاقه‌ی بی طرفی تعیین غرامت نشان نداد. تنها یک چیز بود که ظاهراً مورد علاقه‌ی دولت انگلیس بود و آن درجه و حد نظارتی بود که دولت مزبور می توانست در عملیات این صنعت که اسماً ملی شده بود، از نو به دست آورد.

آقای رییس: مذاکرات روزی از سر گرفته خواهد شد. شعور چنین حکم می کند که مذاکرات باید از سر گرفته شود. اما به این شرط که مذاکرات محدود به دو نکته‌ی باشد که من اندکی پیش ذکر کردم. یکی مبلغ غرامت و دیگری طرز پرداخت آن. اما نکته‌ی که دیگر نمی تواند مستقیماً یا من غیر مستقیم موضوع مذاکره بشود، اصل ملی شدن است و همچنین این اصل نمی تواند موضوع مرافعه در دیوان باشد، زیرا که آن شناسایی که در نیویورک اعلام شد، یک واقعیت مسلم و خدشه ناپذیر است. این شناسایی معادل استرداد ادعای اصلی است. به همین دلیل است که ما هم ادعای اصلی و هم ادعای فرعی را غیروارد می دانیم، زیرا که این دو ادعا مبنی بر عدم حصت ادعایی خلع ید شرکت نفت ایران و انگلیس است و از هر دوی این ادعاها به طور قطعی دولت انگلیس صرف نظر کرده است.

کفیل ریاست دیوان: جلسه‌ی امروز تعطیل می شود و جلسه فردا ساعت ده و نیم صبح خواهد بود.
پروفسور رولن: آقای رییس، همکار من نماینده‌ی دولت انگلستان مایل است اعتراض خود را نسبت به دو صورت جلسه‌ی

هیأت وزیران اظهار دارد. اگر ممکن است قبل از تعطیل جلسه‌ی امروز به ایشان اجازه‌ی صحبت فرمایید.

کفیل ریاست دیوان: آقای سراریک بکت بفرمایید.

سراریک بکت: پروفسور رولن در پنج دقیقه‌ی آخر صحبت خود دو سند را که هرگز ثبت نشده و ما تا امروز چیزی از آن نشنیده بودیم، قرائت کرد. اکنون بدون تعارف موقع اجرای ماده‌ی ۴۸ آیین نامه‌ی دیوان است. این اسناد نباید قرائت می شد تا این که ثبت شود و یا ما به ارائه‌ی آن‌ها رضایت بدهیم یا دیوان حکم کند که اسناد مزبور ارائه شود. آقای پروفسور رولن لطف کردند و نیم ساعت قبل از قرائت اسناد مزبور یک نسخه از آن‌ها را به من دادند. در آن موقع من به ایشان اظهار نکردم که به اسناد مزبور اعتراض داریم یا نه. اکنون که فرصت بیش تری برای دیدن اسناد خاصی که ایشان خواندند، داشتیم (این دو سند منقول از صورت جلسه‌ی هیأت وزیران ایران بود) به قرائت و ارائه‌ی این اسناد اعتراضی نداریم، به نظر ما این اسناد عملی انجام نمی دهد. اما آقای رییس، دلیل این که از جناب عالی اجازه‌ی صحبت خواستم، این است که ما می خواهیم تقاضا کنیم در مورد ادامه‌ی مرافعه ماده ۴۸ آیین نامه دیوان باید کاملاً رعایت شود و اسناد نباید قرائت شود. اسنادی که تاکنون ثبت نشده است، نباید باید ضمن نطق قرائت شود مگر این که رضایت ما تحصیل شده باشد یا دیوان بر طبق ماده‌ی ۴۸ حکم کند که اسناد را ممکن است ارائه داد.

پروفسور رولن: اجازه می خواهم که یک کلمه توضیح بدهم. من به دو دلیل ارائه‌ی این اسناد را وظیفه‌ی خود دانستم. دلیل اول این است که در سند مورخ سوم اوت ۱۹۵۱ که نامه‌ی ست از کاردار انگلیس و قبلاً ارائه شده است، اشاره شده است به این که دولت انگلیس فرمول پیشنهادی دولت شاهنشاهی را با توجه به مذاکرات بین دو دولت به وسیله‌ی آقای هریمین دریافت داشته است و از آن جا که ما با فرمول هریمین آشنایی نداریم و از آن جا که دولت انگلیس فرمول مزبور را ارائه نداده است و از آن جا که آقای هریمین سند مکتوبی از خود در تهران به جا گذاشته است، تنها راهی که ما برای روشن کردن این نکته داشتیم این بود که صورت جلسه‌ی هیأت وزیران را مطرح کنیم. باید بگویم که این متن تقریباً به طور کامل در صفحات ۲۸ و ۲۹ (متن انگلیسی) ملاحظات مقدماتی موجود است، اما هم چنان که در دیوان اظهار داشتم، شاید چندان واضح نباشد. بنابراین به منظور روشن کردن و تصحیح اسنادی که بالفعل ارائه شده است بود که ما تصور کردیم ارائه‌ی این مطلب تکمیلی لازم باشد. اکنون باید بگویم که سند دوم متضمن قول آقای هریمین است مبنی بر این که سند نخستین را به دولت انگلیس تسلیم دارد. یعنی صورت جلسه‌ی هیأت وزیران ایران که یک نسخه‌ی آن که مشتمل بر پیشنهادها بود، برای مشارالیه ارسال شده بود.

بنابراین ممکن است که دولت انگلیس این سند را دریافت نکرده باشد، اما اگر دولت مزبور این سند را دریافت داشته است، بسیار خوش وقت خواهیم شد اگر توضیح بدهند که این سند واقعا سندی است که دولت مزبور از آن اطلاع داشته است.

کفیل ریاست دیوان: به هر صورت در طی بقیه‌ی جریان محاکمه، طرفین باید قواعد مقرر در ماده‌ی ۴۸ را رعایت کنند و در غیر این صورت دیوان این گونه اسناد را مورد توجه قرار نخواهد داد.